

بازنگری چهار جنبش زیرساختی جامعه مدنی جنبش خودبنياد ايران

جنبش زنان

جلد دوم

انتشارات مستضعفين



شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: جنبش زنان - جلد دوم

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: زمستان ۱۴۰۲

www.pm-iran.org
www.nashr-mostazafin.com
info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست مطالب

۹	تئوری جنبش فمینیستی
۵۶	هشت مارس روز جهانی زن
۱۰۰	مسیر رهایی زن ایرانی
۱۲۶	جنبش نافرمانی مدنی در برابر حجاب اجباری

تئوری «جنیش فمینستی»
زنان ایران در رویکرد جنیش
پیشگامان مستضعفین ایران

گرچه بیش از ۱۵۰ سال است که از تکوین و اعتلای حرکت تحول خواهانه جامعه ایران (از بعد از خودآگاهی اجتماعی - تاریخی مردم ایران که مولود شکست‌های پی در پی حکومت قاجار در جنگ‌های با روسیه بود) می‌گذرد و به موازات تکوین و اعتلای حرکت تحول خواهانه ۱۵۰ ساله مردم ایران، جنبش‌های گوناگون (تا به امروز اعم از جنبش فرهنگی و جنبش سیاسی و جنبش مسلحانه و چریکی و جنبش نافرمانی مدنی و جنبش عدالت خواهانه و جنبش آزادی خواهانه و جنبش ضد استبدادی و جنبش مطالباتی کارگران و معلمان و زحمتکشان شهر و روستا و جنبش خیابانی و آکسیونی و جنبش اعتراضی و جنبش اعتصابی و بالاخره جنبش فمینیستی زنان ایران) تکوین و اعتلا و رکود پیدا کرده‌اند. البته

با همه تمایز و تفاوتی که این جنبش‌های گوناگون ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران داشته‌اند، از زاویه آسیب‌شناسی آنها، تمامی این جنبش‌های یکصد و پنجاه ساله تاریخ ایران دارای وجه مشترکی هم بوده‌اند و آن اینکه تمامی این جنبش‌ها چه در پروسس تکوین خود و چه در عرصه رشد و اعتلای خود، «فاقد تئوری» بوده‌اند؛ و شاید یکی از دلایل این امر آن بوده است که تقریباً تمامی این جنبش‌های گوناگون یکصد و پنجاه ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، صورتی «خودانگیخته و خودجوش» داشته‌اند.

البته خودویژگی «خودجوش یا خودانگیخته داشتن» تکوین و اعتلای جنبش‌های گوناگون فوق از محسنات ساختاری این جنبش‌ها بوده است، چراکه «خودجوش و خودانگیخته» بودن جوهر این جنبش‌ها باعث می‌شود تا این جنبش‌ها «ماهیت دینامیکی» پیدا کنند؛ و همین «ماهیت دینامیکی» جنبش‌ها است که باعث می‌گردد تا به موازات تداوم بقاء پروسس این جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش، رفته رفته به صورت دینامیک، «خلاً رهبری و خلاً سازماندهی و تشکیلات و برنامه و هدایت‌گری و استراتژی خود را بر طرف سازند.»

طبیعی است که در مقایسه با جنبش‌های مکانیکی (مثل جنبش‌های رنگارنگی که در طول ۲۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

در رنگ‌های مختلف زرد و سبز و بنفش و غیره و با عنوان‌های به‌اصطلاح جنبش اصلاح‌طلبان و جنبش سبز و جنبش اعتدالی توسط جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی که در راستای بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین این جناح‌ها با حزب پادگانی خامنه‌ای تکوین پیدا کرده‌اند) که توسط رهبری و برنامه قبلی گروه‌های مشخص سیاسی تکوین پیدا می‌کنند، «جنبش‌های خودجوش و خودانگیخته» می‌توانند به‌صورت دینامیک و درون‌جوش پروسس اعتلایی خود را شکل دهند و توسط دینامیسم درونی خود به‌صورت درون‌جوش، خلاءهای ساختاری خود اعم از رهبری درون‌جوش و سازماندهی و تشکیلات دینامیک خود را ترمیم کنند. باز هم تأکید می‌کنیم که دستیابی این جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش به این دستاوردهای دینامیک، در گرو درازمدت شدن پروسس آن‌ها می‌باشد.

طبیعی است که در صورتی که این جنبش‌های خودجوش و خودانگیخته به‌علت «ضعف‌های ساختاری» خود توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم‌های توتالیتر حاکم سرکوب گردند، دیگر امکان «رویش دینامیک رهبری و تشکیلات و برنامه و سازماندهی و تبیین و تعریف استراتژی و تاکتیک و شعار برای این جنبش‌های خودجوش و خودانگیخته باقی نمی‌ماند»؛ به‌عبارت دیگر اگر در مقایسه بین این جنبش‌ها مشاهده

می‌کنیم که جنبش دوم مشروطه‌خواهی مردم ایران (پس از استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار و به توپ بستن مجلس شورای ملی که تنها محصول باقیمانده از جنبش مشروطه‌خواهی اول مردم ایران بود) می‌تواند در بستر پروسس خود به صورت دینامیک با ظهور درون‌جوش ستارخان و باقرخان به‌عنوان رهبری این جنبش، خلأهای رهبری و تشکیلات و سازماندهی و برنامه‌ریزی آن جنبش را به صورت دینامیک بر طرف سازند، همه این دستاوردها مولود و سنتز «طولانی شدن پروسس» جنبش دوم مشروطه‌خواهی بوده است؛ وگرنه اگر جنبش دوم مشروطه‌خواهی مردم ایران مانند جنبش‌های دیگر دینامیک جامعه ایران سرکوب می‌شد، هرگز و هرگز جنبش فوق نمی‌توانست، به آن دستاوردهای دینامیک دست پیدا کند. البته مشکل مهم دیگری که تمامی جنبش‌های خودجوش و خودانگیخته به لحاظ ساختاری دارا می‌باشند، «خلأ تئوری» این جنبش‌ها است.

پر پیداست که برای جنبش‌های خودانگیخته و خودجوش، «خلأ تئوری» آغازین تکوین پروسس آن‌ها امر طبیعی می‌باشد، اما مشکل بزرگ‌تر جنبش‌های دینامیک و خودجوش و خودانگیخته یکصد و پنجاه ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران در این است که خلأ تئوری این جنبش‌ها نه تنها مربوط به دوران آغازین تکوین آنها می‌باشد، بلکه

مهمتر از آن اینکه این «خلأ تئوریک» تا پایان زمان سرکوب و دوران بعد از سرکوب و رکود آنها هم ادامه داشته است؛ و مصیبت بزرگ‌تر اینجا است که این «خلأ تئوریک» جنبش‌های دینامیک و خودجوش و خودانگیخته حرکت تحول‌خواهانه یکصد و پنجاه ساله گذشته مردم ایران باعث گردیده است تا جنبش‌های مؤخر بر آنها در عرصه بازسازی و بازتولید (آن جنبش‌های سرکوب شده و به رکود رفته) دوباره در عرصه پروسس تکوین و اعتلا تمامی مراحل را از صفر آغاز کنند؛ که حاصل این مصیبت برای جنبش‌های دینامیک یکصد ساله گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران از آغاز الی الان آن بوده است که ما پس از ۱۵۰ سال «مبارزه دینامیک جنبشی» امروز باز برای بازتولید جنبش‌های دینامیکی و خودجوش در جامعه ایران (آنچنانکه در خیزش دی‌ماه ۹۶ شاهد بودیم) مجبوریم که از صفر شروع بکنیم.

باری بدین دلیل است که متأسفانه امروز در پاسخ به این سؤال‌ها که چرا هنوز پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، یک «تئوری برای جنبش فمینیستی» زنان ایران نداریم؟ چرا هنوز پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، جامعه ایران فاقد «تئوری مشخص دموکراسی و استبداد» می‌باشند؟ چرا هنوز پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، جامعه ایران فاقد «تئوری کنکریّت و مشخص

عدالت» می‌باشند؟

چرا هنوز پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه جنبش مسلحانه و چریکی ایران، فاقد حداقل «تئوری تطبیقی هدایت‌گری» می‌باشند؟ چرا هنوز پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، جنبش کارگری و جنبش معلمان و جنبش زحمتکشان شهر و روستا محروم از تئوری «مبارزاتی دینامیک» می‌باشند؟ چرا «خلأ تئوریک جنبش مطالباتی، جنبش‌های کارگری و زنان و معلمان و حاشیه‌نشینان و کارمندان و زحمتکشان شهر و روستا» باعث گردیده است تا در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌حاکم، این جنبش‌های دینامیک و مستقل برای دستیابی به مطالبات خود مجبور به دنباله‌روی از جناح‌های درونی قدرت می‌باشند؟

چرا جنبش ضد استبدادی مردم ایران با بیش از یک قرن سابقه هنوز فاقد «تئوری استبداد» می‌باشند؟ چرا «خلأ تئوریک جنبش ضد استبدادی سال ۵۶ و ۵۷» مردم ایران باعث گردید تا خمینی و روحانیت موج‌سوار، «هژمونی و رهبری» این جنبش را در دست بگیرند؟ چرا «خلأ تئوریک جنبش چریکی دهه ۴۰ و ۵۰» باعث گردید تا جریان اپورتونیست درونی تشکیلات مجاهدین خلق در مدت کمتر از یکسال (تحت رهبری محمدتقی شهمرام که از دست‌پرورده‌های خود همین جنبش بود) کل

این سازمان را متلاشی و نابود کنند؟

چرا «خلأ تئوریک جنبش مارکسیستی» باعث گردید تا در دهه ۲۰ حزب توده (بزرگ‌ترین حزب کمونیست خاورمیانه) در عرصه جنبش رهائی‌بخش و دموکراسی‌خواهانه دکتر محمد مصدق به‌عنوان عمده‌آماتور امپریالیسم انگلیس و آمریکا و به‌عنوان عمده حرفه‌ای حزب کمونیست استالین در شوروی عمل کنند؟ چرا «خلأ تئوریک» باعث گردید تا جنبش فرقه‌ای آذربایجان تحت مدیریت پیشه‌وری در طول یکسال حیات سیاسی خود در خطه آذربایجان، مانند یک سرباز تحت تکفل ارتش استالین عمل نمایند؟

چرا «خلأ تئوری جنبش ضد امپریالیستی» باعث گردید تا در جریان خیمه شب‌بازی اشغال سفارت آمریکا (در ۱۳ آبان سال ۵۸ توسط جناح موسوی خوئی‌ها) تمامی جریان‌های جنبش سیاسی ایران بازیچه سیاست‌های قدرت‌طلبانه جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم شدند؟ چرا «خلأ تئوری عدالت و استبداد و دموکراسی» باعث گردیده است تا در طول ۲۰ سال گذشته تمامی جریان‌های جنبش سیاسی ایران به‌نحو مستقیم یا غیر مستقیم تحت‌تأثیر خیمه شب‌بازی‌های جناح‌های درونی حکومت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود قرار گیرند؟

چرا «خلأ تئوری امپریالیست و سرمایه‌داری» باعث گردیده است تا پس از نیم قرن تجربه تشکیلاتی و مبارزاتی، امروز سازمان مجاهدین خلق در عرصه استراتژی و تاکتیک بازی با تضادهای جناح‌های درونی سرمایه‌داری جهانی و کسب مقام آلترناتیوی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط امپریالیسم آمریکا، بدل به «مهره صفحه شطرنج پروژه رژیم چنج امپریالیست آمریکا» شده‌است؟ چرا «خلأ تئوری جنبش فمینیستی زنان ایران» باعث گردیده است تا در این آشفته‌بازار جنبش‌های خودجوش مردم ایران، دین‌ستیزان در لباس مارکسیست خارج‌نشین، امروزه از هر گونه فعالیت جنبش نافرمانی مدنی زنان ایران در راستای مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به‌عنوان حربه پیشبرد «برنامه دین‌ستیزانه خود» استفاده‌کنند؟

پاسخ مشترک به همه سؤال‌های فوق اینک، در «غیبت و خلأ تئوری» بحران و رکود و شکست و انحراف جنبش‌ها امری محتوم می‌باشد. قابل‌ذکر است که منظور ما در اینجا از «تئوری» همان «تئوری تطبیقی و کنکری و مشخص می‌باشد» نه تئوری وارداتی و «کی - پیست» کرده روزمره جریان‌های سیاسی که مدت ۷۵ سال است که جریان‌های جنبش سیاسی ایران با تاسی از جنبش‌های دیگر ملت‌ها و با تاسی از انقلابات دیگر کشور تلاش می‌کنند تا توسط انتقال مکانیکی دستاوردهای

تئوریک آنها به صورت «انطباقی» برای حرکت خود تئوری دست و پا کنند. البته تجربه ۷۵ ساله گذشته حرکت این جریان‌ها نشان داده است که این عمل آنها شیپور از دهان گشادش نواختن می‌باشد.

باری، حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران که از نیمه دوم قرن نوزدهم با «جنبش فرهنگی» متأثر از انقلاب کبیر فرانسه آغاز شده بود و در ادامه آن با شروع «جنبش انحطاط‌زدائی سید جمال» در کشورهای مسلمان، «جنبش فرهنگی» فوق‌بدل به «جنبش تنباکو بر علیه امپریالیسم انگلیس و کمپانی رژی گردید» و سپس با پیوند دو «جنبش فرهنگی و جنبش ضد امپریالیستی تنباکو» بود که «جنبش مشروطیت‌خواهی اول» اعتلا پیدا کرد و از بعد از کودتای صغیر محمدعلی شاه قاجار و به توپ بستن مجلس شورای ملی و شکست انقلاب اول مشروطیت بود که «جنبش دوم مشروطیت‌خواهی» مردم ایران در بستر «جنبش مسلحانه ستارخان و باقرخان» دوباره بازتولید گردید و در دهه بین فتح تهران تا کودتای امپریالیستی - انگلیسی رضاخان - سیدضیاء در سال ۱۲۹۹ بود که با وقوع جنگ بین‌الملل اول و ظهور انقلاب فوریه و اکتبر روسیه همسایه شمالی ایران، «جنبش شکست خورده دوم مشروطه‌خواهی» مردم ایران در عرصه «جنبش‌های منطقه‌ای کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان» توانست با

تاسی از انقلاب اکتبر روسیه وارد چرخه «جنبش عدالت خواهانه» بشود و از بعد از شکست جنبش عدالت خواهانه و منطقه‌ای دهه آخر قرن دوازدهم هجری (در فرایند پسا فتح تهران توسط ستارخان و باقرخان تا کودتای امپریالیستی رضاخان) بود که در دوران استبداد ۲۰ ساله رضاخان (به موازات تکوین سرمایه‌داری و ورود مدرنیزاسیون به جامعه ایران و ظهور نواندیشان دینی و غیر دینی و ملی از تقی ارانی تا مهندس مهدی بازرگان و دکتر محمد مصدق و احمد کسروی و صادق هدایت و حواریون و اعوان انصار آنها بود) که «جنبش عدالت خواهانه» منطقه‌ای جای خود را به «جنبش سیاسی» داد و در ادامه اعتلای این «جنبش سیاسی» در دهه ۲۰ در فرایند پسا جنگ دوم بین‌المللی و سقوط دیکتاتوری رضاخان و تبعید او توسط امپریالیسم انگلیس به آفریقای جنوبی بود که «جنبش سیاسی» فوق توانست در پنج شاخه

الف - ملی تحت هژمونی دکتر محمد مصدق.

ب - فرهنگی تحت هژمونی صادق هدایت.

ج - مذهبی تحت هژمونی مهندس مهدی بازرگان.

د - فرامذهبی تحت هژمونی احمد کسروی.

ه - مارکسیستی تحت هژمونی حزب توده، جاری و ساری بشوند؛ که بالاخره با ظهور «جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران» تحت هژمونی

دکتر محمد مصدق، «جنبش‌های سیاسی» پنج‌گانه فوق از نیمه دوم دهه ۲۰ هجری شمسی وارد فرایند «جنبش رهائی‌بخش» شدند؛ که این «جنبش رهائی‌بخش» از بعد از پیروزی بر امپریالیسم انگلیس توسط ملی کردن صنعت نفت ایران تحت هژمونی دکتر محمد مصدق در سال‌های آغازین دهه ۳۰ (در سال‌های ۳۰ تا ۳۲) با شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» دکتر محمد مصدق وارد «جنبش دموکراسی‌خواهانه» شد که البته «جنبش دموکراسی‌خواهانه» مصدق (برعکس جنبش ضد امپریالیستی و رهائی‌بخش او، به‌علت خیانت روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی سیدابوالقاسم کاشانی و خیانت حزب توده) با کودتای ۲۸ مرداد امپریالیسم تازه نفس آمریکا شکست خورد؛ و قبل از اینکه «جنبش دموکراسی‌خواهانه» سال‌های ۳۰ تا ۳۲ دکتر محمد مصدق، پس از «فرایند سلبی» وارد «چرخه ایجابی» جنبش دموکراسی‌خواهانه بشود، توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بازتولید رژیم توتالیتر پهلوی دوم، «جنبش دموکراسی‌خواهانه» فوق جای خود را به «جنبش ضد استبدادی» داد که (در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا) از ۱۶ آذر ۳۲ با قیام «جنبش دانشجویی» (در خلأ جنبش سرکوب شده سیاسی ایران)، «جنبش ضد استبدادی» مردم ایران تحت هژمونی «جنبش دانشجویی» توانست در دهه ۳۰ و در فرایند پساکودتای

۲۸ مرداد ۳۲ به‌عنوان «جنبش مسلط جامعه ایران» درآید. البته این جنبش ضد استبدادی جامعه ایران تحت هژمونی جنبش دانشجویی در سال‌های آغازین دهه ۴۰ یعنی سال‌های ۴۰ و ۴۱ تا ۱۵ خرداد ۴۲ با ظهور «جنبش ارتجاعی فقهاتی و زن‌ستیزانه» حوزه‌های فقهی تحت هژمونی خمینی دچار انحراف تاریخی گردید که پس از چهار سال رکود و انحراف، از سال ۴۴ با ظهور «جنبش چریکی و مسلحانه مدرن» متأثر از جنبش‌های پیشاهنگی کوبا و چین و الجزایر و خلق فلسطین، دوباره «جنبش ضد استبدادی» به انحراف کشیده شده توسط جنبش فقهاتی ۱۵ خرداد، در چرخه جنبش چریکی مدرن پیشاهنگی (که برای یک دهه از سال ۴۴ تا ۵۵ بر جامعه ایران مسلط بود) بازتولید گردید که البته از نیمه دوم سال ۵۵ به‌علت شکست «جنبش چریکی مدرن پیشاهنگی» در جامعه ایران در خلأ «جنبش سیاسی» ایران از سال ۵۶ با اعتلای «جنبش ضد استبدادی» (همه‌جانبه توده‌ای و فراگیر جامعه ایران)، «جنبش چریکی مدرن پیشاهنگی» جای خود را به «جنبش ضد استبدادی» توده‌ای مردم ایران داد؛ که بدون رهبری درون‌جوش و بدون سازماندهی دینامیک و بدون برنامه‌ریزی، این «جنبش ضد استبدادی» مردم ایران از سال ۵۶ به‌صورت فراگیر و همه‌جانبه روند رو به اعتلای خود را آغاز کرد؛ که فقدان رهبری درون‌جوش

و فقدان سازماندهی و تشکیلات و برنامه جنبش ضد استبدادی مردم ایران در این فرایند باعث گردید تا از سال ۵۷ شرایط برای باز تولید «جنبش فقهاتی» ارتجاعی سال‌های ۴۱ - ۴۲ فراهم بشود.

در نتیجه بدین ترتیب بود که به‌علت فراهم شدن شرایط، بسترها جهت موج‌سواری روحانیت حوزه فقهاتی تحت هژمونی خمینی با شعار «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله» و در راستای کسب قدرت سیاسی در چارچوب نظریه شخصی «ولایت‌فقیه» خمینی فراهم گردید، شکست «جنبش پنج ساله ارشاد شریعتی» (که از سال ۴۷ تا آبان ۵۱ ادامه داشت) به‌علت رهبری فردی خود شریعتی و عدم توانایی او در سازماندهی و پرورش کادرها و برنامه‌ریزی و ناتوانی در تدوین و تنظیم تئوری‌های جنبش پیشگامی (که مبین استراتژی شریعتی و خط افتراق جنبش ارشاد شریعتی با جنبش سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی، اعم از حزب طراز نوین لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای بود و به‌علت تکیه شریعتی بر تئوری‌های عام و کلی مذهبی و سیاسی و تشکیلاتی و اقتصادی، بدون دستیابی به تئوری‌های کنکریته در عرصه استراتژی و ایدئولوژی و اقتصاد سیاسی و تاکتیکی و جهت پرورش کادرهای همه‌جانبه و ارائه تحلیل‌های مشخص از شرایط مشخص جهت تعیین وظایف مشخص) باعث گردید تا به موازات شکست «جنبش‌های

پیشاهنگی» نیمه اول دهه ۵۰، «جنبش پیشگامی» (ارشاد شریعتی هم به‌خصوص از بعد از غیبت فیزیکی شریعتی در خرداد ۵۶) با شکست همه جانبه روبه‌رو گردد.

البته شکست «جنبش پیشگامی» ارشاد شریعتی، فونکسیون اجتماعی برعکس شکست جنبش‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی (پیرو حزب طراز نوین لنین و ارتش خلقی مائو و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای) داشت، چراکه برعکس جنبش‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی که حرکت آنها محدود و محصور به جریان‌های روشنفکری جامعه ایران می‌شدند و حداکثر در سطح دانشگاه‌های ایران محصور می‌گردیدند و هرگز این جنبش‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی نتوانستند از بدنه جامعه ایران به‌سمت قاعده و توده‌ها و زحمتکشان شهر و روستا نفوذ نمایند، جنبش ارشاد شریعتی به‌علت پتانسیل دینی این جنبش و به‌علت دینی بودن جامعه ایران و به‌علت تکیه شریعتی در عرصه استراتژی خود بر قدرت عظیم انرژی دین در جامعه ایران، توانست برای اولین مرتبه در فرایند پاسکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دامنه «جنبش پیشگامی» خود را از محدوده بدنه و اقشار میانی جامعه ایران، به عرصه «قاعده و توده‌های پایینی» جامعه ایران بکشد؛ و توسط این اعتلا بود که شرایط برای سونامی آزادسازی نیروهای قاعده جامعه ایران در فرایند «جنبش ضد استبدادی پسا‌شکست

جنبش پیشاهنگی چریک‌گرائی و در غیبت جنبش سیاسی ایران در سال‌های ۵۶ - ۵۷ فراهم گردید؛ که صد البته این انرژی عظیم آزاد شده (در غیبت فیزیکی خود شریعتی و در غیبت رهبری درون جوش و دینامیک جنبش ضد استبدادی و در غیبت جنبش سیاسی ایران و در غیبت سازماندهی و تشکیلات و برنامه و استراتژی و هدایت‌گری جنبش شکست‌خورده پیشگامی ارشاد شریعتی) هر چند در آغاز اعتلای جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ - ۵۷ بستری آماده جهت قیام انفجاری و سونامی‌وار توده‌های شهر و روستاهای ایران گردید، اما اوج فاجعه اینجا بود که به موازات تثبیت هژمونی روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی و تثبیت رهبری خمینی و بازتولید جنبش ارتجاعی و انحرافی زن‌ستیزانه فقهاتی سال‌های آغازین دهه ۴۰ و تثبیت شعار انحرافی و ارتجاعی و ضد دموکراتیک «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله» و قرار گرفتن عکس خمینی در ماه، تمامی نیروهای آزاد شده «جنبش پیشگامی ارشاد شریعتی»، در خدمت جنبش فقهاتی و زن‌ستیزانه بازتولید شده روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی خمینی درآمد.

لذا از آنجا بود که همان جنبش ضد استبدادی که از سال ۵۶ به صورت انفجاری و فراگیر و همه‌جانبه در شهر و روستاهای سیلان پیدا کرده بود و نسبت به جمعیت ایران فراگیرترین و عظیم‌ترین جنبش ضد

استبدادی تاریخ بشر گردیده بود، با تثبیت رهبری روحانیت حوزه‌های فقه‌ای موج‌سوار و از راه رسیده و صفر کیلومتر و دگماتیست بر جنبش ضد استبدادی فوق، از نیمه دوم سال ۵۷ بستر بازتولید جنبش ارتجاعی فقه‌ای سال‌های آغازین دهه ۴۰ گردید و همین «بازتولید آن جنبش ارتجاعی فقه‌ای» از نیمه دوم سال ۵۷ بود که باعث گردید تا در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران، روحانیت حوزه‌های فقه‌ای آن جنبش ارتجاعی فقه‌ای دگماتیستی، تمامی تلاش خود را در جهت تثبیت حاکمیت خود بر مؤلفه‌های سه گانه قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت معرفتی (در چارچوب نظریه شخصی ولایت‌فقیه خمینی) متمرکز کردند و در چارچوب تثبیت حاکمیت روحانیت حوزه‌های فقه‌ای آن جنبش بازتولید شده ارتجاعی فقه‌ای بر مدیریت سیاسی و اقتصادی و معرفتی جامعه ایران بود که «فقه دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای» نهادینه گردید و به صورت قانون اساسی و قوانین زیرمجموعه آن درآمد؛ و به موازات نهادینه شدن رهبری آن جنبش بازتولید شده ارتجاعی سال‌های آغازین دهه ۴۰ و نهادینه شدن فقه دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای و نهادینه شدن نظریه شخصی «ولایت‌فقیه» خمینی بود که هیولای رژیم مطلقه فقه‌ای به‌عنوان سنتز همه عوامل فوق متولد گردید؛ و ظهور همین هیولای قدرت بود که باعث گردید تا آن

انقلاب ضد استبدادی توده‌های ایران از همان بدو تولد خود مرده به دنیا بیاید.

البته شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (که معلول انحراف جنبش ضد استبدادی ۵۶ - ۵۷ در عرصه رهبری و در فقدان سازماندهی و تشکیلات و رهبری دینامیک و درون‌جوش و در غیبت جریان‌های جنبش سیاسی ایران بود) مانند شکست انقلاب مشروطیت و شکست جنبش دموکراسی‌خواهانه مصدق (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) باعث گردید تا سر فصلی نوین در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ ساله مردم ایران به وجود بیاید، فراموش نکنیم که در تاریخ ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، «سه سرفصل تاریخی» وجود دارد که این سه سرفصل تاریخی باعث گردیده است تا پروسه استحاله حرکت «جنبش‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه و رهائی‌بخش» مردم ایران دچار تغییر کیفی بشود. این سه سرفصل عبارتند از:

الف - شکست انقلاب مشروطیت.

ب - شکست جنبش دموکراسی‌خواهانه مردم ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و به‌وسیله امپریالیسم آمریکا).

ج - شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷، در خصوص فونکسیون «شکست

انقلاب مشروطیت» در عرصه تغییر کیفی جنبش‌های تحول‌خواهانه جامعه ایران باید:

اولاً به ظهور اولین «جنبش قهرآمیز توده‌ای» تحت رهبری ستارخان و باقرخان اشاره کنیم که با ظهور این جنبش قهرآمیز توده‌ای، تمامی جنبش‌های پیشا انقلاب اول مشروطیت و پسا انقلاب اول مشروطیت ایران، تحت‌تأثیر خود قرار داد و آن جنبش قهرآمیز توده‌ای با فتح تهران توانست دوران استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار را به پایان برساند.

ثانیاً باید به ظهور جنبش‌های عدالت‌خواهانه منطقه‌ای دهه بعد از فتح تهران تا کودتای امپریالیستی - انگلیسی رضاخان - سیدضیاء اشاره کنیم که در فرایند پسا شکست انقلاب دوم مشروطیت به موازات سرکوب جنبش ضد استبدادی مردم ایران، این جنبش‌های منطقه‌ای (کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان) ظهور کردند، هر چند که «ظهور آنها تحت‌تأثیر انقلاب اکتبر روسیه بود» ولی فونکسیون اجتماعی تاریخی این جنبش‌ها در عرصه حرکت ۱۵۰ ساله تحول‌خواهانه مردم ایران خود معرف تغییر کیفی در حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران بودند.

اما در رابطه با شکست جنبش دموکراسی‌خواهانه مردم ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم

آمریکا) و فونکسیون آن در جنبش‌های ۱۵۰ ساله حرکت تحول خواهانه مردم ایران به‌عنوان سر فصلی که عامل تغییر کیفی در روند جنبش‌های حرکت تحول خواهانه مردم ایران گردید، باید عنایت داشته باشیم که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هر چند «جنبش دموکراسی خواهانه مردم ایران شکست خورد» و هرچند در سال‌های ۴۱ تا ۱۵ خرداد ۴۲ با ظهور جنبش ارتجاعی فقهاتی و زن‌ستیز، جنبش ضد استبدادی مردم ایران برای برهه‌ای از تاریخ حرکت تحول خواهانه مردم ایران دچار انحراف و عقب‌گرد شد و هر چند بازتولید همین جنبش ارتجاعی فقهاتی و زن‌ستیز از نیمه دوم سال ۵۷ بود که عامل اصلی شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران شد و هر چند کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ باعث بازتولید رژیم توتالیتر پهلوی و دستگاه‌های مخوف سرکوبگر او از ساواک تا نیروهای نظامی و انتظامی این رژیم گردید، با همه این احوال، همین عوامل باعث گردیدند تا در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲، جنبش ضد استبدادی مردم به‌صورت فراگیر و همه جانبه تحت هژمونی جنبش دانشجویی و جنبش چریک‌گرائی و جنبش پیشگامی ارشاد شریعتی، روندی رو به اعتلا پیدا کند، آنچنانکه اگر در این رابطه داوری کنیم که خروجی نهایی جنبش ضد استبدادی ۲۵ ساله پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود که باعث گردید تا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران تکوین

و اعتلا پیدا کند، داوری غیر واقع‌گرایانه‌ای نکرده‌ایم. برای فهم این موضوع تنها کافی است که بدانیم که تمامی مبارزه جریان‌های جنبش سیاسی ایران در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بدون استثنا تا انقلاب ۵۷ دارای جوهر ضد استبدادی و ضد رژیم توتالیتار پهلوی بودند و اکثریت قریب به اتفاق آنها خواهان سرنگونی رژیم توتالیتار و کودتایی پهلوی بودند؛ و تقریباً هیچ‌کدام از آن جریان‌ها معتقد به استحاله‌پذیری رژیم توتالیتار و کودتایی پهلوی نبودند؛ که صد البته همه این‌ها محصول شجره خبیثه کودتای امپریالیسم آمریکا در ۲۸ مرداد ۳۲ بود.

بنابراین آنچنانکه شکست انقلاب مشروطیت باعث عمده شدن جوهر «عدالت‌طلبانه» در تمامی مبارزه جریان‌های جنبش سیاسی پسا‌شکست انقلاب دوم مشروطیت گردید، شکست «جنبش دموکراسی خواهانه» مردم ایران توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا، عامل عمده شدن جوهر «ضد استبدادی» در تمامی مبارزه جریان‌های جنبش سیاسی ایران گردید؛ که البته این جوهر «ضد استبدادی» مبارزه جریان‌های جنبش سیاسی ایران در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲، تأثیر دو مؤلفه‌ای متضادی بر حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران داشته است، چرا که آنچنانکه این جوهر «ضد استبدادی» مبارزه جریان‌های جنبش سیاسی

ایران باعث گردید تا تمامی پتانسیل جامعه ایران به طرف سرنگونی رژیم توتالیتر و کودتایی پهلوی متمرکز گردد و همین امر عامل سرنگونی رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی شد، از زاویه دیگر همین عمده شدن جوهر «ضد استبدادی» مبارزه جریان‌های سیاسی باعث گردید تا نه تنها توده‌های قاعده جامعه ایران، حتی تمامی جریان‌های جنبش سیاسی ایران «بدون فهم جوهر ارتجاعی شعار سرنگونی رژیم پهلوی خمینی تحت هژمونی او قرار گیرند» و عکس او را در سطح کره ماه قرار دهند و شعار «به کوری چشم شاه / عکس امام تو ماهه» بلند کنند؛ و همین ضعف بود که باعث گردید تا بدون فهم جوهر توتالیتری نظریه شخصی «ولایت‌فقیه» خمینی، جنبش ضد استبدادی ۲۵ ساله پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در تحلیل نهایی با ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی، یک رژیم توتالیتر بسیار مخوف‌تر از رژیم توتالیتر و کودتایی پهلوی توسط انقلاب ضد استبدادی ۵۷ جایگزین و جانشین آن کنند.

بی‌شک عامل اصلی پیروزی روحانیت فقهاتی و عامل اصلی پیروزی موج‌سواران از راه رسیده صفر کیلومتر بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران از نیمه دوم سال ۵۷ و عامل اصلی تثبیت هژمونی خمینی بر آن جنبش ضد استبدادی مردم ایران و عامل اصلی بازتولید جنبش ارتجاعی فقهاتی و زن‌ستیزانه سال‌های آغازین دهه ۴۰ روحانیت

حوزه‌های فقهاتی، همان شعار «سرنگونی شاه» یا شعار «شاه باید برود» خمینی بود. نیاز به تکرار و تأکید مجدد است که اگر جریان‌های جنبش سیاسی ایران در آن شرایط تندپیچ تاریخی به این حداقل تئوری مسلح بودند که «هر گونه جنبش ضد شاه و ضد پهلوی نمی‌تواند جنبش ضد استبدادی باشد و نمی‌تواند مثبت و مترقی باشد و جنبش ارتجاعی فقهاتی و زن‌ستیزانه فوق توسط شعار ضد شاه از آغاز در تلاش مشارکت و کسب قدرت سیاسی بوده است، هرگز و هرگز جریان‌های جنبش ضد استبدادی سیاسی ایران حاضر نمی‌شدند تا تن به قبول هژمونی روحانیت فقهاتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران بدهند»؛ و شاید بهتر باشد که این‌چنین مطرح کنیم که اگر دیدیم که در سال ۵۷ جنبش کارگری ایران حاضر به قبول هژمونی خمینی و روحانیت فقهاتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران شدند و اگر دیدیم که جنبش حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران حاضر به قبول هژمونی خمینی و روحانیت فقهاتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ شدند و اگر دیدیم که جنبش دانشجویی ایران حاضر به قبول هژمونی خمینی و روحانیت فقهاتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران شدند و اگر دیدیم که جنبش زنان ایران برای اولین بار در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران علی‌رغم جوهر زن‌ستیزانه اسلام فقهاتی حاضر به قبول هژمونی

خمینی و روحانیت فقهاتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ شدند و اگر دیدیم که طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی جامعه ایران حاضر به قبول هژمونی خمینی و روحانیت فقهاتی بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران شدند و اگر دیدیم که حتی زحمتکشان روستاهای ایران علی‌رغم جوهر استثمارگراییانه اسلام فقهاتی حاضر به قبول هژمونی خمینی و روحانیت فقهاتی بر جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران شدند، همه اینها معلول و سنتز انحراف جریان‌های جنبش سیاسی در عدم تمیز بین مبارزه ضد شاه و ضد پهلوی با مبارزه ضد استبدادی بوده است، چراکه جنبش سیاسی ایران در سال ۵۷ فاقد تئوری استبداد بود؛ و در این رابطه جا دارد، در اینجا داوری کنیم که با چنین رویکرد انحرافی به جنبش ضد استبدادی، اگر صد بار دیگر هم جامعه ایران اقدام به انقلاب ضد استبدادی بکنند، باز با رفتن رژیم‌های توتالیتار قبلی، رژیم‌های مخوف‌تری جانشین آنها می‌شوند.

لذا به این دلیل بود که دیدیم که همان خمینی که در پاریس جهت کسب قدرت سیاسی شعار «همه با هم» و شعار «برابری زن و مرد» و شعار «دموکراسی و آزادی و عدالت و استقلال و تأسیس حکومتی در ایران» مثل حکومت فرانسه و آمریکا سر می‌داد، به‌محض تثبیت قدرتش «همه آن شعارها را پس گرفت» و رسماً اعلام کرد که «اگر همه مردم

ایران بگویند آری، اسلام (مقصود خودش بود) بگوید نه، آن نه درست است؛ و رسماً اعلام کرد که «ما از اول اشتباه کردیم، می‌بایست از روز اول با شکستن قلم‌ها و بستن دهان‌ها و بر پا کردن چوبه‌های دار با مخالفین سیاسی خود برخورد می‌کردیم»، آنچنانکه از بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا تابستان سال ۶۷ جوی خونی از کشتار مخالفین سیاسی خود به راه انداخت که باور آن برای تاریخ فردای بشر غیر ممکن می‌باشد.

اما در خصوص «شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران» و تبیین فونکسیون آن در عرصه تغییر کیفی جنبش‌های حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران در مرحله پساشکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، در مقایسه با فونکسیون دو سرفصل «شکست انقلاب مشروطیت» و «شکست جنبش دموکراسی‌خواهانه مردم ایران» (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا) باید عنایت داشته باشیم که سرفصل شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران از خودویژگی‌های خاصی برخوردار می‌باشد که ریشه اصلی این خودویژگی‌ها برگشت پیدا می‌کند به «ماهیت جوهر اسلام دگماتیست فقهاتی روحانیت حوزه‌های فقهی»؛ که از مهم‌ترین خودویژگی‌های اسلام فقهاتی، «موضع زن‌ستیزانه اسلام فقهاتی می‌باشد»؛ که در بیش از هزار سالی که از عمر اسلام فقهاتی می‌گذرد (قابل ذکر است که اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی از

قرن چهارم هجری یعنی دوران آل بویه توسط شیخ طوسی و با حمایت آل بویه تأسیس گردیده است و اولین جشن عید غدیر و اولین عزاداری رسمی حکومتی عاشورای امام حسین هم در زمان همین آل بویه انجام گرفته است، البته بعداً در دوران صفویه جهت نهادینه کردن جامعه مذهبی شیعه در برابر امپراطوری عثمانی تسنن مذهب، اسلام فقهاتی و اسلام زیارتی و اسلام روایتی و مداحی‌گری تثبیت و تقویت گردیده است و اصلاً و ابداً در طول ۴۰۰ سال ماقبل دوران آل بویه ما با شیعه رسمی و روحانیت رسمی و حوزه‌های فقهی و اسلام فقهاتی و اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری و اسلام روایتی نهادینه شده در جوامع مسلمان روبه‌رو نمی‌شویم).

یکی از اصول رکن اسلام دگماتیست فقهاتی همین موضع «زن‌ستیزانه اسلام فقهاتی» می‌باشد. آنچنانکه در این رابطه حتی در اندیشه فلسفی فلاسفه بزرگ حوزه فقهاتی مثل ملاصدرا و ملا هادی سبزواری، «زن اصلاً از جنس انسان نمی‌باشد، بلکه حیوانی است که خداوند جهت بازتولید نسل انسان در خدمت مرد قرار داده است». به همین دلیل «حتی مدرس حق رأی زنان و حق انتخاب برای زنان ایران و برابری حقوق زن و مرد ایرانی از شرک‌آمیزترین و غیر اسلامی‌ترین شعارهای پسا مشروطیت می‌دانست» در نتیجه هر چند خمینی در پاریس جهت

کسب قدرت سیاسی با طرح شعارهای دموکراسی خواهانه صحبت از حقوق زنان در عرصه‌های مختلف حتی آزادی در پوشش لباس می‌کرد، به موازات تثبیت قدرت سیاسی‌اش، اولین خاک‌ریزی که به تسخیر آن پرداخت «حقوق زنان» ایران بود؛ که از «تحمیل حجاب اجباری در ادارات توسط شیخ حسن روحانی شروع کرد و در قانون قصاص و قوانین ارثی و دیه و حق طلاق و تعدد زوجات و حق حضانت فرزندان و غیره تعمیم داد و وظیفه و مسئولیت زن در عرصه خانه‌داری و تولید نسل خلاصه کرد.»

در نتیجه از آنجایی که جنبش زنان ایران در جریان جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ و ۵۷ به صورت فراگیر وارد مبارزه ضد استبدادی شده بودند و برای اولین بار در تاریخ ۱۵۰ ساله حرکت تحول خواهانه جامعه ایران «جنبش مستقل سیاسی» خود را به صورت خودجوش و دینامیک به نمایش گذاشته بودند (و از این بابت شاید در مقایسه با انقلاب مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت بتوانیم داوری کنیم که برعکس آن دو جنبش و انقلاب، «انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بیش از آنکه یک انقلاب مردانه باشد، یک انقلاب زنانه بود و جایگاه جنبش زنان ایران در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ یک جایگاه استراتژیک بود») در نتیجه همین خودآگاهی سیاسی و اجتماعی که جنبش فراگیر زنان ایران برای

اولین در پروسس انقلاب ضد استبدادی ۵۷ کسب کرده بودند، باعث گردید تا در فرایند پسا انقلاب ۵۷ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نتوانند دیگر زن ایرانی را چشم و گوش بسته خانه نشین کنند (قابل ذکر است که در مجلس اول رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حتی مهندس مهدی بازرگان طرحی جهت خانه نشین کردن زنان ایرانی پیشنهاد کرد که البته نتوانست حمایت نمایندگان را کسب نماید).

به همین دلیل بود که از بعد از اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به خانه نشین کردن زنان ایرانی مأیوس گردید، تلاش کردند تا در سایه تبعیضات حقوقی و فقهی و سیاسی و اقتصادی و گزینشی و حجاب اجباری و غیره، زن ایرانی را به صورت شهروند درجه دوم جامعه ایران درآورند. در نتیجه از اینجا بود که «آپارتاید جنسیتی» در لباس قانون و دین و فقه توسط سرنیزه و با شعار «یا روسری یا تو سری» بر زنان ایران تحمیل گردید. طبیعی بود که زن ایرانی خودآگاه پشاشکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران که بیش از نصف جامعه ایران را تشکیل می دادند و بزرگترین گروه اجتماعی جامعه ایران بودند، با تمام پتانسیل وارد میدان مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شدند؛ و با تمام توان تلاش کردند تا آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه ایران را به چالش بکشند. برای فهم این حقیقت بزرگ تنها

کافی است تا به آمار زنان اعدام شده سیاسی و زنان سیاسی دربند و زنان سیاسی کشته شده در میدان‌های نبرد و زنان سیاسی آواره شده در کشورهای بیگانه دهه اول عمر رژیم مطلقه فقهاتی توسط احکام فقهی خمینی (از ۳۰ خرداد ۶۰ تا پایان تابستان ۶۷) توجه بکنیم.

بدین ترتیب بود که در فرایند پسا شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران (پس از جنبش‌های اقلیت‌های قومی و مذهبی که در رأس آنها خلق کرد و خلق بلوچ و خلق گنبد و غیره قرار داشتند) «جنبش زنان ایران» بزرگ‌ترین گروه اجتماعی جامعه ایران بودند که مبارزه برابری طلبانه خود بر علیه آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی، در اشکال مختلف مبارزه، از نافرمانی مدنی تا قیام مسلحانه از سر گرفتند؛ و بدین ترتیب بود که از فردای شکست انقلاب ضد استبدادی مردم ایران، «جنبش فمینیستی زنان ایران» تا به امروز تکوین و اعتلا پیدا کرده است؛ که در خصوص تبیین مبارزه «جنبش فمینیستی زنان ایران» باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً «جنبش فمینیستی زنان ایران» در طول چهل سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آغاز به صورت خودانگیخته و خودجوش در خلأ نظری و تئوریک و در خلأ رهبری دینامیک و در خلأ سازماندهی و تشکیلات و برنامه و استراتژی و شعار واحد بسیج کننده درون جوش،

مبارزه خود را بر علیه آپارتاید جنسیتی تحمیلی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حرکت خود را آغاز کرده‌اند؛ که همین خلأ نظری و تئوریک و سازماندهی و تشکیلات و رهبری دینامیک باعث گردیده است تا در طول ۴۰ سال گذشته «جنبش فمینیستی زنان ایران» دچار تشتت نظری و عملی و مبارزه‌ای بشوند.

هر چند که «جنبش زنان ایران» به‌خصوص در فرایند پسااشکست جنبش سبز در سال ۸۸ تلاش وافر کرده‌اند تا در عرصه سازماندهی و فراخوانی و دیالوگ آزادی، توسط فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی خلأ تشکیلاتی و سازماندهی خود را پر کنند، اما با همه این احوال به‌لحاظ همان خلأ نظری و تئوریک، هنوز نتوانسته‌اند در عرصه واقعی و میدانی داخل کشور به آن تشتت و حرکت اتمیزه درونی خود غلبه کنند. در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا «جنبش فمینیستی زنان ایران» در این شرایط به انواع مختلف:

الف - جنبش فمینیستی رادیکال.

ب - جنبش فمینیستی دینی و مذهبی

ج - جنبش فمینیستی لیبرال و نئولیبرال.

د - جنبش فمینیستی مارکسیستی.

ه - جنبش فمینیستی کارگری و زحمتکشان شهر و روستا تقسیم

باشوند؛ که البته هر کدام از این انواع مختلف «جنبش فمینیستی زنان ایران» در طول ۴۰ سال گذشته تلاش کرده‌اند تا شعار عام این جنبش که عبارت است از «برابری حقوق زن مرد در جامعه ایران» در چارچوب «دیسکورس خاص خود» تعریف نمایند.

به همین دلیل «فمینیست» یا «برابری حقوق زن و مرد» در اردوگاه بزرگ جنبش زنان ایران تعریف و تبیین و کالبد شکافی و آسیب‌شناسی واحدی ندارند، بلکه برعکس، دارای لایه‌های مختلفی می‌باشند، به‌طوری‌که در این رابطه اگر داوری کنیم که جنبش فمینیستی در هر کدام از لایه‌های اردوگاه بزرگ جنبش زنان ایران دارای معنا و مفهوم خاص و خودویژه به خود می‌باشند، داوری غلطی نکرده‌ایم.

ثانیاً به‌علت همین خلأ نظری و تئوریک جنبش فمینیستی زنان ایران در ۴۰ سال گذشته می‌باشد که «برابری حقوق زن و مرد» که شعار اصلی این جنبش می‌باشد، تنها صورت مفهومی و مجرد و عام و کلی پیدا کرده است و در عرصه تعیین مصداق و صورت مشخص و کنکریت آن هر یک از انواع رویکردهای مختلف فمینیستی، جنبش فمینیستی زنان ایران در چارچوب همان رویکرد خاص خود به تعریف و تبیین مصداق می‌پردازند. به‌طوری‌که برای آرایش این مصداق‌ها ما در برابر یک جدول لگاریتمی قرار می‌گیریم که در نهایت مجبور می‌شویم که

بگوییم «کدامین فمینیست؟»

بی‌شک برای برخورد تئوریک با این بازار شام تعریف‌ها و تبیین‌ها، باید قبل از هر چیز مشخص کنیم که «مبنای حقوق فمینیست در جامعه ایران کدام است؟» یعنی تا زمانی که «مبنای حقوقی» برای جنبش فمینیستی زنان ایران در عرصه تئوریک مشخص نکنیم، نخواهیم توانست به تعریف «برابری حقوقی زن مرد» در جامعه ایران دست پیدا کنیم.

بدین خاطر برای تعیین «مبنای حقوقی فمینیست» در جنبش فمینیستی زنان ایران، اگر بخواهیم از «عرصه میدانی» کسب دیتا بکنیم، باز با انواع لایه‌های مختلف طبقاتی و اجتماعی و سیاسی فمینیست روبه‌رو می‌شویم، چراکه ممکن است گروهی «مبنای حقوقی» جنبش فمینیستی زنان ایران را «برابری حقوق برای کار برابر» تعریف کنند، یا گروهی ممکن است «مبنای حقوقی» جنبش فمینیستی ایران را «آزادی در پوشش» یا «مبارزه با حجاب اجباری تحمیل شده از جانب رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم» تعریف کنند، یا اینکه ممکن است «مبنای حقوقی» جنبش فمینیستی زنان ایران برای گروهی «آزادی در انتخاب کردن و انتخاب شدن» باشد و غیره.

بی‌شک همین «تنوع تعیین مبنای حقوقی» برای جنبش فمینیستی

زنان ایران، این حقیقت را آفتابی می‌کند که جنبش فمینیستی زنان ایران باید در چارچوب «مدل و تیپولوژی اجتماعی زنان ایران تعریف بشود»؛ و هرگز به‌لحاظ تئوریک ما نمی‌توانیم به‌صورت عام و مجرد و کلی برای جنبش فمینیست زنان ایران در شرایط تندپیچ تاریخ فعلی ایران قضاوت یک‌دست و واحدی بکنیم.

پر پیداست که در تحلیل نهایی دلیل این امر بازگشت پیدا می‌کند به انواع ستم‌های تحمیل شده توسط رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته بر گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران که این ستم‌ها عبارتند از ستم جنسیتی، ستم اقتصادی و طبقاتی، ستم سیاسی، ستم فرهنگی و مذهبی و قومیتی و ستم‌های مدنی دیگر. طبیعی است که همین تعدد ستم‌ها بر گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران باعث شده‌است تا برحسب جایگاه خاص لایه‌های مختلف زنان ایران در اردوگاه بزرگ زنان ایران، در برابر فونکسیون مختلف این ستم‌ها، «تعریف حقوق مبنایی» برای دستیابی به شعار «برابری حقوق زن و مرد» جنبش فمینیست زنان ایران متفاوت بشود.

از اینجا می‌توانیم نتیجه بگیریم که برای اعتلای «جنبش فمینیستی» زنان ایران «در شرایط فعلی باید تکیه بر شعارها یا حقوق متعدد مبنایی بکنیم که فونکسیون میدانی آن مشمول اکثریت زنان ایرانی می‌شود»؛

بنابراین در این رابطه است داوری ما بر این امر قرار دارد که شعار «حقوق برابر، در برابر کار برابر» از جمله شعارهای محوری و مبنایی است که در این شرایط خاص جامعه ایران «توان بسیج» فراگیر در عرصه جنبش فمینیستی زنان ایران را دارد. قابل ذکر است که ذکر تعیین «حقوق مبنایی» برای جنبش فمینیستی زنان ایران به معنای نفی دیگر حقوق زنان ایران نمی‌باشد. بلکه تنها در عرصه تدوین تئوری جنبش فمینیستی زنان ایران و بسیج میدانی زنان ایران است که ما مجبور به انجام این کار می‌باشیم. حاصل اینکه:

۱ - اگر فمینیست به «برابری حقوق زن و مرد» ترجمه و تعریف نماییم، بدون شک باید «جنبش فمینیستی زنان ایران» را به «مبارزه با تبعیض و ستم‌های تحمیلی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر جامعه زنان ایران در چهل سال گذشته تعریف نماییم». باری، مهم‌ترین مشکل جنبش فمینیستی زنان ایران در ۴۰ سال گذشته «خلأ تئوری جنبش فمینیستی در ایران» می‌باشد؛ که این خلأ تئوری باعث گردیده است تا در ۴۰ سال گذشته عمر جنبش فمینیستی زنان ایران، این جنبش چه در عرصه «مکانیزم مبارزه» و چه در عرصه تعیین «استراتژی و تاکتیک» و چه در عرصه تعیین «شعار واحد» در عرصه «پتانسیل جهت بسیج توده‌ای زنان ایران» و چه در عرصه «پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین

ایران» اعم از جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش دانشجویان و جنبش زحمتکشان شهر و روستا و جنبش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران و غیره دچار بن‌بست بشوند؛ بنابراین، هر چند در ۴۰ سال گذشته جنبش زنان ایران به‌علت ستم‌های مضاعف جنسیتی و حقوقی و اقتصادی و اجتماعی و فقهی تحمیل شده توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «پتانسیل پیشرویی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را داشته‌اند، اما به‌علت خلأ تئوری و خلأ سازماندهی و خلأ تشکیلات مستقل و خلأ رهبری دینامیک و خودجوش، این انرژی‌های پتانسیل دینامیک در ۴۰ سال گذشته نتوانسته‌است به‌صورت سینماتیک مادیت تاریخی و اجتماعی پیدا کنند.»

لذا به همین دلیل در ۴۰ سال گذشته «جنبش فمینیستی زنان ایران» دارای بحران همه‌جانبه درونی بوده است که اگر بخواهیم در این رابطه بحران‌های درونی جنبش زنان ایران را تبیین تئوریک بکنیم، باید بگوییم که بحران درونی جنبش زنان ایران در ۴۰ سال گذشته شامل:

الف - بحران تئوریک.

ب - بحران رهبری.

ج - بحران سازماندهی.

د - بحران استراتژی و تاکتیک.

د - بحران شعارهای محوری می‌شوند.

گرچه آبخور همه بحران‌های جنبش زنان ایران ریشه در «بحران تئوریک» داشته است، خود بحران تئوریک جنبش زنان ایران مولود خلأ تئوریک همه شاخه‌های مختلف جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد؛ زیرا تقریباً تمامی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران در خلأ تئوریک حرکت کرده‌اند و البته دلیل این امر هم این بوده است که نظریه‌پردازان پیشاهنگ و پیشرو و پیشگامان جنبش‌های ۱۵۰ ساله گذشته جامعه ایران تلاش می‌کردند تا توسط «برخورد انطباقی» با جنبش‌های دیگر کشورها و دیگر ملت‌ها توسط «تئوری وارداتی» به این نیاز مهم جامعه ایران پاسخ بدهند که البته همین تئوری‌های وارداتی و کپی - پیست شده صاحب‌نظران پس از تزریق به جنبش‌های پیشرو جامعه ایران نه‌تنها باعث حل بحران‌های درون جنبشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشده است، بلکه برعکس باعث بحران‌زایی فراوانی نیز گردیده است که برای نمونه در این رابطه می‌توانیم به بحران تئوریک جنبش چریکی و مسلحانه دهه ۴۰ و ۵۰ جامعه ایران اشاره نماییم که مطابق آن (به‌علت تکیه انطباقی بر تئوری‌های وارداتی و تاسی از جنبش‌های دیگر کشورها، از کوبا تا چین

و الجزایر و جنبش رهائی‌بخش خلق فلسطین و ویتنام و غیره) جنبش چریکی و مسلحانه‌ای که الی الان برای مدت بیش از نیم قرن است که در جامعه ایران (با صرف هزینه هزاران‌هزار کشته و زخمی و اسیر و آواره به‌همراه بوده است) به‌عنوان یک گفتمان جهت کسب قدرت سیاسی حاکم و سرنگونی رژیم گذشته و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم عمل می‌نماید، در جامعه ایران برعکس کوبا و چین و الجزایر و فلسطین و ویتنام و غیره از همان بدو تولد مرده به دنیا آمده است و تا به امروز هیچ‌گونه دستاورد استراتژیکی برای حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ ساله مردم ایران به‌همراه نداشته‌است.

البته دلیل اصلی شکست جنبش چریکی و مسلحانه در جامعه ایران همین بحران تئوریک در عرصه استراتژی و تاکتیک و تحلیل مشخص از شرایط مشخص اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و تاریخی و حتی جغرافیایی جامعه ایران بوده است، زیرا به‌جای «رویکرد تطبیقی» به این امور توسط نظریه‌پردازان این جنبش، از همان آغاز تا به امروز تلاش آنها بر این امر قرار داشته است تا توسط «رویکرد انطباقی» و وارداتی و کپی - پیست کردن دستاوردهای نظری و تئوریک آن جنبش‌ها در کشورهای مانند کوبا و چین و الجزایر و ویتنام و فلسطین و غیره، نیاز تئوریک خود را بر طرف سازند.

بنابراین در این رابطه است که بزرگ‌ترین رسالت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تند پیچ تاریخ جامعه ایران «تئوری‌پروری تطبیقی» در چارچوب «تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران» برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (اعم از جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و جنبش زنان و جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی و دیگر جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیست جامعه امروز ایران) می‌باشد. کاری که حداقل می‌بایست ۷۹ سال قبل (از بعد از شهریور ۲۰) می‌کردیم؛ یعنی به‌جای «تکیه انطباقی بر تئوری‌های وارداتی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی حزب طراز نوین لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای و به‌جای تکیه مکانیکی کردن بر اندیشه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک سوسیالیست‌های نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا» و به‌جای تاسی مکانیکی و انطباقی و یک‌طرفه و کپی - پیست شده بر دستاوردهای انقلابات دیگر کشورها، از انقلاب کبیر فرانسه تا انقلاب اکتبر روسیه، ای کاش نظریه‌پردازان ما می‌توانستند حداقل در ۷۹ سال گذشته برای دستیابی به تئوری جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به‌صورت تطبیقی در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران، به حداقل تئوری‌پروری و تدوین تئوری در عرصه‌های

استراتژی و برنامه و حتی ایدئولوژیک بیردازند.

طبیعی است که در چنان شرایطی دیگر ما امروز با بحران تئوریک فراگیر تمامی جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران روبه‌رو نمی‌بودیم و طبیعی است که دیگر «جنبش زنان» ما و «جنبش فمینیستی زنان ایران» گرفتار بحران تئوریک یا بحران استراتژی و یا بحران برنامه‌ای و حتی بحران شعار بسیج کننده نمی‌بود؛ و حداقل جنبش زنان ایران امروز می‌توانستند به بسیج حداکثری زنان ایران در راستای برنامه حداقلی خود دست پیدا کنند. ولی آنچنانکه در چهل سال گذشته شاهد بوده‌ایم، من‌های چند حرکت نمادین موضعی مثل «کمپین یک میلیون امضایی» که بر پایه خواسته‌های حداقلی فقهی از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تکوین پیدا کرده بود و چند حرکت فردی در چارچوب «نافرمانی مدنی» از این امام‌زاده معجزه‌ای حاصل نشده است. آنچنانکه در ۴۰ سال گذشته جنبش زنان ایران حتی نتوانسته‌است «به پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دست پیدا کنند». چه مصیبتی از این بزرگ‌تر که «جنبش فمینیستی زنان ایران در طول ۴۰ سال گذشته در راستای کسب مطالبات تاریخی و اجتماعی و سیاسی و مبارزه با آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی، بیش از همه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، بر جناح‌های

درونی حکومت تکیه کرده‌اند؛ و بیش از همه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران آلت دست جناح‌های درونی حکومت بوده‌اند» (حمایت جنبش زنان ایران در انتخابات دولت هفتم و هشتم از سیدمحمد خاتمی و در انتخابات دولت یازدهم و دوازدهم از شیخ حسن روحانی مشتی نمونه این خروار می‌باشد).

چه مصیبتی از این بزرگ‌تر که جامعه‌ای که توسط انقلاب مشروطیت نخستین انقلاب دموکراتیک در قاره آسیا بر پا کرده است و توسط جنبش ملی کردن صنعت نفت، پیشتاز جنبش رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در مرحله پسا جنگ بین‌الملل دوم بوده است، پس از ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه، امروز «نه برای عدالت و نه برای آزادی و دموکراسی و نه برای استبداد و نه برای نظام سیاسی و نه برای نظام اقتصادی و نه برای نظام اجتماعی، آلترناتیو سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران، حداقل تئوری تطبیقی ندارد.»

۲ - مطلب قابل توجه‌ای که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه تئوری‌پروری برای جنبش‌های پیشرو از جمله جنبش فمینیستی زنان ایران باید به آن عنایت داشته‌باشد، اینکه رسالت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این رابطه اگر چه با تئوری‌پروری برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران آغاز می‌شود، اما تنها با انجام

این پروژه این رسالت تمام نمی‌شود، چراکه پروسه نظریه‌پردازی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این رابطه شامل سه مرحله می‌شود: مرحله اول اینکه پس از تکوین جنبش‌های خودجوش و خودانگیخته در جامعه ایران، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید جهت آسیب‌شناسی این جنبش‌ها به مطالعه همه جانبه میدانی در فضای سنتی و واقعی (نه فضای صرف مجازی) بپردازند و توسط «دیتاهای مستقیم میدانی جمع‌آوری شده» به «تحلیل مشخص از آن جنبش مشخص بپردازند.»

مرحله دوم جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید در چارچوب آن تحلیل‌ها و تبیین‌ها و آسیب‌شناسی‌های مستمر مشخص از آن جنبش‌های مشخص، در آن شرایط مشخص اجتماعی و تاریخی و اقتصادی و سیاسی جامعه ایران، به ارائه «تئوری تطبیقی مشخص» بپردازند.

مرحله سوم پس از دستیابی به «تئوری‌های تطبیقی مشخص از آن جنبش‌های مشخص»، باید آن تئوری‌های تطبیقی مشخص را بدل به «گفتمان مسلط در جامعه امروز ایران بکنند.»

قابل ذکر است که در تحلیل نهایی آن تئوری‌های تطبیقی مشخص هم جز یک سری مفاهیمی که دلالت بر امور آن جنبش مشخص می‌کنند، نیستند. لذا تا زمانی که این مفاهیم در عرصه بازتولید آن جنبش‌ها «بدل

به نهادهای مشخص نشوند» هرگز این تئوری‌های مشخص نمی‌توانند به صورت ساختاری و همه جانبه باعث نجات آن جنبش‌ها از بحران‌های درونی خود بشوند.

بدین خاطر، برای نهادسازی در چارچوب آن «تئوری‌های تطبیقی مشخص» در عرصه جنبش‌های مشخص، باید بدو آن تئوری‌های مشخص را به‌عنوان «گفتمان مسلط بر آن جامعه و بر آن جنبش مشخص» درآوریم؛ و البته این مهم هرگز حاصل نمی‌شود، مگر اینکه این تئوری‌های تطبیقی مشخص را وارد خودآگاهی اجتماعی و سیاسی افراد آن جنبش مشخص بکنیم. از آن مرحله است که «نهادسازی مشخص تطبیقی و دیالکتیکی در آن جنبش به صورت خودجوش و دینامیک توسط خود آن جنبش مشخص حاصل می‌شوند». در نتیجه تنها در این رابطه است که «جنبش‌های مشخص فوق بدل به گفتمان مشخص و مسلط می‌گردند؛ و در چارچوب این گفتمان مسلط شده‌است که آن جنبش‌های مشخص می‌توانند علاوه بر اعتلا و ارتقا دینامیک خود و آسیب‌زدایی کردن دینامیک خود، با پیوند با جنبش‌های مشخص دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، به تئوری بقاء خود دست پیدا کنند؛ و توسط درازمدت شدن پروسه حرکت خود بتوانند به صورت دینامیک و خودجوش خلأ رهبری و خلأ سازماندهی و خلأ برنامه و استراتژی و

غیره برطرف سازند»؛ و بدین ترتیب است که رهبری خودانگیخته در چنین شرایطی «رهبری کاریزما» نیست و رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چنین شرایطی «رویکرد پوپولیستی» نخواهد بود. فراموش نکنیم که اعتلای جنبش فمینیسم در جامعه ایران تنها در گرو پیوند جنبش زنان ایران با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (اعم از جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و جنبش زحمتکشان و شهر و روستاهای ایران) می‌باشد هر گونه حرکت سکتاریستی در این رابطه به معنای خود انتحاری برای جنبش زنان ایران می‌باشد. بر این مطلب بیافزاییم که «تا زمینه عینی و نظری اعتلای حرکت جنبش فراهم نشود، ضرورت حرکت جنبش‌ها قابل تعریف و تبیین نیست.»

۳ - از آنجایی که جنبش فمینیستی زنان ایران برای «رفع ستم جنسیتی» و «برابری حقوقی با مردان می‌باشد»، این مبارزات باید دارای این مشخصات باشد:

الف - مبارزات باید دارای جوهر دموکراتیک جهت برخورداری از حقوق سیاسی و اجتماعی در راستای رفع ستم‌های تبعیضی اقتصادی و اجتماعی و حقوقی و قضائی و فقهی باشد، زیرا مبارزات زنان ایران هرگز نمی‌تواند از مبارزات سیاسی - اجتماعی مردم ایران برای استقرار دموکراسی پایدار در جامعه ایران جدا باشد. پر واضح است که دسترسی

زنان ایران به حقوق دموکراتیک‌شان در جامعه غیر دموکراتیک غیر ممکن می‌باشد.

ب - از آنجایی که رژیم مطلقه فقه‌تی حاکم در چهل سال گذشته تلاش کرده است تا توسط «اجباری کردن حجاب» و «لغو قانون حمایت از خانواده» و «سلب حق حضانت بر فرزندان خود» و «حق طلاق» و «محروم کردن از قضاوت» و «پایین آوردن سن ازدواج» و «محرومیت از انتخاب شدن در انتخابات تعیین سرنوشت خود» و «تلاش برای جداسازی جنسیتی در دانشگاه‌ها» و «تبعیض در تعیین سهمیه‌بندی تحصیلی در مؤسسات آموزش عالی» و «تعیین سهم زنان ایران در بازار کار و اشتغال به کمتر ۲۰٪ در برابر ۸۰٪ مردان» و «ایجاد شکاف جنسیتی در عرصه بازار کار توسط قوانین بازنشستگی زودرس» و «دور کاری و کار در خانه»، علاوه بر فشارهای مضاعف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی فشارهای مدنی بر زنان ایران وارد کنند، در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا «شرکت در جنبش نافرمانی مدنی» بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارز جنبش زنان ایران بشود.

ج - از آنجایی که زنان ایران خود بخشی از نیروی کار اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند و در عرصه کار، مطالبات و منافع یکسانی با عموم کارگران ایران اعم از زن و مرد دارند، وجود این فصل مشترک

بیش از هر عامل دیگری باعث ضرورت پیوند جنبش زنان ایران با جنبش کارگران ایران می‌گردد. در نتیجه تجربه گذشته نشان داده است که تا زمانی که جنبش زنان ایران هم پای با سازماندهی خودشان به پیوند و همکاری همه جانبه با تشکلات مستقل کارگری نپردازند راه به ده نمی‌برند بنابراین مبارزه علیه بیکاری و مبارزه برای دستمزد مناسب و مبارزه برای حق تشکل مستقل و مبارزه برای ایمنی محیط کار و مبارزه برای ممنوعیت کار کودکان و مبارزه برای قانون کار مناسب و مبارزه برای دستمزد برابر جزء لاینفک مبارزه جنبش زنان ایران می‌باشد.

د - از آنجایی که به لحاظ کمی جمعیت زنان ایران بیش از ۵۰٪ جمعیت ایران می‌باشند، بدون مشارکت زنان ایران رسیدن به توسعه و پیشرفت پایدار در جامعه ایران غیر ممکن می‌باشد؛ و مشارکت زنان ایران در پیشبرد مبارزات دموکراتیک در جامعه ایران امری ضروری می‌باشد.

ه - لازمه اعتلای جنبش زنان ایران پیوند دیالکتیکی بین دو مؤلفه «ضرورت و زمینه» یا «شرایط عینی و ذهنی» می‌باشد. لذا تا زمانی که این «پیوند بین زمینه و ضرورت حاصل نشود، تنها در چارچوب حاکمیت ستم مضاعف جنسیتی و اقتصادی و سیاسی و فقهی و حقوقی و اجتماعی بر زنان ایران امکان اعتلای جنبش زنان ایران وجود نخواهد داشت»؛ بنابراین برای ایجاد ضرورت هم پای زمینه موجود، باید با

انتقال ستم‌های مضاعف موجود به خودآگاهی زنان ایران شرایط برای اعتلای جنبش زنان ایران فراهم بکنیم وگرنه آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گفت اگر زمینه تنها برای اعتلای جنبش کافی باشد و شرایط مادی به تنهای می‌توانست عامل اعتلای جنبش‌ها بشوند، بدون شک در جامعه برده‌داری اعتلای جنبش به حداکثر خود می‌رسید. به همین دلیل «در شرایط خود به خودی و در غیبت تئوری، تنها در چارچوب شرایط عینی اگر جنبش‌ها هم اعتلا پیدا کنند، به شورش و پوپولیسم و بالاخره به بن‌بست و رکود کشیده خواهند شد.»

و - محور اصلی مبارزات جنبش زنان ایران در این شرایط می‌بایست: اولاً در چارچوب سازماندهی حول مطالبات بی‌واسطه زنان ایران صورت بگیرد.

ثانیاً سازماندهی زنان ایران می‌بایست در راستای تشکلات مستقل انجام گیرد.

ثالثاً با سمت‌گیری همگرایی با تشکلات مستقل جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین باید به انجام برسد.

۴ - وقتی که می‌خواهیم به تعریف یک جنبش پردازیم و برای آن جنبش تئوری‌پروری کنیم، باید قبل از هر امری مطالبات آن جنبش را تعریف نماییم. لذا در این رابطه است که برای تئوریزه کردن مبارزه

جنبش فمینیستی زنان ایران قبل از هر چیز باید به تبیین مطالبات زنان ایران پردازیم و در چارچوب آرایش مطالبات زنان ایران هست که موتور حرکت جنبش زنان ایران را تبیین و تعریف نماییم، چراکه بدون فهم جنبش مطالباتی زنان ایران، هر گونه تئوری پردازی باعث گرفتار شدن در ورطه پوپولیسم می‌شود.

فرخنده باد ۸ مارس

(۱۸ اسفند)

«روز جهانی زن»

هشت مارس نماد مبارزات سه مؤلفه‌ای
«حق‌طلبانه، آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه (مبارزه
رهائی‌بخش) زنان» به صورت جهانی و تاریخی است.

انتخاب هشتم مارس به‌عنوان روز جهانی زن به‌خاطر مبارزه زنان کارگر کارگاه پارچه‌بافی نساجی کتان نیویورک آمریکا در سال ۱۸۵۷ میلادی بر می‌گردد که در هشتم مارس به خیابان‌ها ریختند و خواهان افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار و بهبود شرایط بسیار نامناسب کار شدند. بدین خاطر پس از سال‌ها تظاهرات در روز هشت مارس سال ۱۹۷۵ سازمان ملل این روز را به‌عنوان روز جهانی زن به رسمیت شمرد. باری، به این ترتیب است که امروز تقریباً در سراسر جهان «۸ مارس» به‌عنوان روز اعتراض به نابرابری‌ها و فشار و ستمی که بر زنان وارد می‌آید و همچنین یاد و خاطره کسانی که این مبارزه را شروع کرده‌اند و برای دگرگونی و بهبود وضع زنان جان داده‌اند و یا اسارت و شکنجه

و سختی کشیده‌اند می‌باشد. شاید بهتر باشد که بگوییم که گرامیداشت روز ۸ مارس، «گرامیداشت پیکاری همیشگی است که در جهان بر علیه تبعیض‌هایی (جنسیتی، طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، نژادی، مذهبی، فرهنگی و غیره) که بر زنان جهان در تمامی جوامع در شکل‌های مختلف صورت می‌گیرد، می‌باشد». لذا به همین دلیل است که می‌توان داوری کرد که «روز جهانی زن ریشه در مبارزه زنان در عرصه جهانی (که از یک طرف برای آزادی و برابری و از طرف دیگر برای برابری با مردان مبارزه کرده‌اند) دارد» و از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که:

۱ - روز جهانی زن روزی است برای دفاع از حقوق زنان و برابری کامل آن با حقوق مردان، بنابراین روز ۸ مارس فرصتی است تا در این روز زنان ایران هم‌صدا با زنان جهان «درد مشترک خود را فریاد بزنند» چرا که زنان ایران در هر جایگاه طبقاتی و اجتماعی و قومیتی که باشند «در مشکلات خود نقاط مشترکی دارند» که بدون تردید «۸ مارس می‌تواند فرصت مناسبی باشد برای ایجاد زمینه‌های گفتگو و اتخاذ راهکارهای چاره‌گشا».

۲ - روز جهانی زن فرصتی است برای «بازبینی حقوق زن» و لذا به همین دلیل است که فمینیست‌های فرانسه معتقدند که به جای ترم «روز

جهانی زن» باید ترم «روز جهانی حقوق زنان» گذاشته شود.

۳ - روز جهانی زن «فقط یک رویداد تاریخی نیست» بلکه این روز «نماد مبارزات، خواستها و حقوق انسانی - اجتماعی - سیاسی نیمی از بشریت می‌باشد» بنابراین برای رهایی زن در ظرف جهانی و در ظرف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از ستم‌های جنسیتی و اجتماعی و سیاسی و طبقاتی و غیره «مبارزه زنان نیازمند پیگیرانه و مداوم و نهادینه شده همیشگی می‌باشد» و به همین دلیل است که می‌توان گفت که «هشت مارس در روند اعتراض‌ها و فعالیت‌های سیاسی زنان کارگر شکل گرفته و بر بستر تاریخ خروشیده تا موضوع روز جهان زن شده‌است»؛ به عبارت دیگر در خصوص تکوین هشت مارس به عنوان روز جهانی زن باید بگوییم که این مبارزات زنان فرودست و کارگر بوده است که در روند تاریخ به هم فشرده شده‌اند و در یک روز تاریخی در ۸ مارس ۱۸۵۷ با پرچمداری زنان بافنده نساجی کتان نیویورکی زمینه شکل‌گیری روز جهانی زن را فراهم کرده است. یادمان باشد که در جامعه ایران، بدون تردید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «آخرین سنگری که مجبور به عقب‌نشینی از آن می‌باشد، سنگر قبول حقوق انسانی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان و رفع ستم جنسیتی بر زنان ایران می‌باشد.»

۴ - روز جهانی زن نماد مبارزه زنان نه برای خود و پدیده زن یا جنسیت و نه برای سالار شدن و کسب فرمانروایی زن است و نه برای سرنگونی و به زیر کشانیدن مردان و به چنگ آوردن قدرت، بلکه برعکس «برای کسب ارزش‌های انسانی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود به‌عنوان زن بودن و درک شرایط فرهنگی و سیاسی و طبقاتی می‌باشد که عامل اعمال این همه تبعیضات بر زنان ایران شده‌است که در تحلیل نهایی بسترسازی برای رهایی زنان ایران می‌باشد.»

۵ - هشتم مارس روز جهانی زن از یک ضرورت تاریخی و اجتماعی برخاسته است و آن چیزی جز «ضرورت مبارزه برای رهایی و برابری کامل زن و مرد و رفع هر گونه تبعیض و ستم جنسیتی نمی‌باشد.»

۶ - هشتم مارس روز جهان زن، پژواک همه جانبه و جهان‌شمول و تاریخی زنان امروز جهان در عصر سرمایه‌داری بر علیه تمامی تبعیض‌های حاکم بر زنان (از تبعیض جنسیتی تا تبعیض طبقاتی، نژادی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی) می‌باشد.

۷ - هشتم مارس روز جهانی زن در جوامعی مثل جامعه امروز ایران که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «تبعیض جنسیتی بر زنان ایران فراتر از ضرورت کسب سود (در جامعه سرمایه‌داری توسط تبعیض طبقاتی) در چارچوب فرهنگ اسلام دگماتیست فقهاتی

انجام گرفته است، دارای اهمیت بیشتری می‌باشد.»

۸ - هشتم مارس یک سنت بزرگداشت روز جهانی زن است که فرصتی ارزشمند برای طرح همزمان و جهانی مبارزات سه مؤلفه‌ای حق طلبانه، برابری طلبانه و آزادی خواهانه (رهایی بخش) زنان فراهم می‌کند.

۹ - هشتم مارس روز جهانی زن می‌تواند علاوه بر همبستگی زنان جهان، بستری برای برجسته کردن مبارزه مشخص زمانی - مکانی آنها در این شرایط در عرصه بین‌المللی باشد، همچنین اعلام این حقیقت باشد که «بدون رهایی زنان در عرصه مبارزه حق طلبانه، برابری طلبانه و آزادی خواهانه خودجوش و خودسازمانده و خودرهایی و خودرهبری تکوین یافته از پایین، خودشان در جوامع مختلف هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند به آزادی و پیشرفت و برابری دست پیدا کند.»

۱۰ - هشتم مارس روز جهانی زن می‌تواند برای زنان ایران (که مدت ۴۲ سال است که توسط اسلام فقه‌پرهیزی رژیم مطلقه فقه‌پرهیزی حاکم رفتار تبعیض جنسیتی در سطح آپارتاید جنسیتی شده‌اند) فرصتی باشد تا جنبش رهایی بخش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل زن ایرانی در زوایای مختلف آن در تندپیچ امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مورد تأکید همه جانبه قرار گیرد. باری، از اینجاست که می‌توانیم داوری کنیم که در رژیم مطلقه فقه‌پرهیزی مردسالارانه حاکم بر

جامعه ایران، «جنبش زنان ایران از پتانسیل بالایی برخوردار می‌باشد» زیرا این جنبش در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «در چالش با این رژیم، برای رهایی خود مجبور بوده است که همزمان دو گفتمان سیاسی و جنسیتی را پیش ببرد» و همچنین می‌توانیم داوری کنیم که جامعه زنان ایران برای رهایی از تبعیض‌های جنسیتی، سیاسی، اجتماعی و طبقاتی تحمیل شده بر او (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته) مجبور و موظف است که «مسئله زنان ایران را با مسئله کل جامعه ایران گره بزنند»؛ و باز می‌توانیم داوری کنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر خود با ترفندهای مختلف در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی، پیوسته تلاش کرده است تا جهت نهادینه کردن اسلام دگماتیست فقهاتی هزار ساله حوزه‌های فقهی بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، «سلب حقوق اجتماعی و سیاسی و حتی انسانی زنان ایران و خانه‌نشین کردن آنها در دستور کار خود قرار بدهد» تا آنجا که هیچ عرصه‌ای از زندگی زنان ایران از دست‌اندازی و تهاجم سازمان‌یافته فرهنگی و پلیسی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر این رژیم مصون نمانده‌است؛ و این تهاجم فقهاتی - پلیسی بر علیه زنان ایران، خانه، خیابان، مدرسه، دانشگاه، اداره، کارخانه و محیط‌های ورزشی و هنری و فرهنگی را در

برگرفته است؛ و باز می‌توانیم داوری کنیم که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در راستای نهادینه کردن اسلام دگماتیست ارتجاعی فقه‌ای هزار ساله حوزه‌های فقهی در شرایط فعلی «تهاجم گسترده‌ای بر علیه جامعه زنان ایران در عرصه‌های گوناگون سازماندهی کرده است» که عبارتند از:

الف - مقابله با «آزادی پوشش» زنان ایرانی در فضاهای عمومی و اداری و آموزشی.

ب - ادامه سخت‌گیری برای اعمال ممنوعیت صدای زنان در موسیقی.

ج - حفظ ممنوعیت‌های اعمال شده در ورزش زنان.

د - کاهش میزان اشتغال رسمی زنان به پایین‌ترین سطح، به طوری که با اینکه بیش از ۶۷ درصد دانشجویان دانشگاه‌های کشور جامعه زنان تشکیل می‌دهند، میزان اشتغال رسمی زنان ایران حتی طبق آمارهای نهادهای خود رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تنها ۱۶ درصد می‌باشد؛ که خود این امر به معنای پایین‌ترین سطح اشتغال زنان در کشورهای امروز خاورمیانه و شمال آفریقا می‌باشد.

ه - طرح سهمیه‌بندی جنسیتی در دانشگاه‌ها برای ممانعت از ورود زنان به تحصیلات عالی (که در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای تکیه زنان ایران برای ورود به تحصیلات عالی به صورت یک جنبش خودجوش و فراگیر در آمده آنچنانکه با حجم ۶۷ درصدی جامعه دانشگاهی ایران

رژیم فقهاتی حاکم را مستأصل ساخته‌اند).

و - طرح تعادل جنسیتی در آموزش و پرورش برای کاهش استخدام زنان معلم.

ز - طرح افزایش نرخ باوری برای افزایش زاد و ولد اجباری در راستای خانه‌نشین کردن زنان.

یادمان باشد که خمینی درست دو هفته بعد از ۲۲ بهمن ۵۷ و کسب قدرت سیاسی در نامه‌ای که به وزیر دادگستری دولت موقت بازرگان نوشت با به چالش کشیدن «قانون حمایت خانواده سال ۱۳۴۶» (رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی) نخستین رویکرد زن‌ستیزانه خودش را (علی‌رغم آن وعده وعیدهایی که در فرانسه برای جذب حمایت زنان ایران داده بود) شروع کرد». بر این مطلب بیافزاییم که در قانون حمایت خانواده سال ۱۳۴۶ رژیم پهلوی، در چارچوب فقه اسلام فقهاتی، موضوع حق طلاق برای مردان و تعدد ازدواج برای مردان مشروط به رأی دادگاه شده بود که این موضوع مخالف فقه خمینی بود، لذا خمینی در نامه خود به وزیر دادگستری بازرگان خواستار اصلاح قانون حمایت از خانواده ۱۳۴۶ شد.

یادمان باشد که «نخستین جنبش اعتراضی جامعه بزرگ (در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی شکست خورده مردم) ایران، جنبش خودجوش و

خودسازمانده و خودرهبر زنان ایران در هشتم مارس یا اسفندماه ۱۳۵۷ بود که شش روز ادامه پیدا کرد» و آنها با شعار: «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» موضوع تحمیل حجاب اجباری بر زنان ایران را (توسط خمینی و حواریون او را) به چالش کشیدند.

یادمان باشد که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «اولین رژیم است که در جهان نیروی سرکوبگر نظام‌مند زنان دارد» و این نیروی سرکوبگر عمدتاً در اماکن عمومی قرار دارند و وظیفه آنها به چالش کشیدن آزادی پوشش زنان ایرانی می‌باشد.

یادمان باشد که موضوع به چالش کشیدن حجاب تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی توسط جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر زنان ایران از فردای انقلاب ضد استبدادی ۵۷ الی الان (در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) استمرار داشته است و به این دلیل بوده است که جنبش زنان ایران بر این باورند که موضوع حجاب تحمیلی و اجباری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فقط موضوع یک تکه پارچه نیست، بلکه برعکس حجاب اجباری (نه حجاب اختیاری و انتخابی) به معنی «کنترل فکر و بدن زن ایرانی در چارچوب اسلام فقهاتی مردسالار دگماتیست و ارتجاعی هزار ساله حوزه‌های فقهاتی می‌باشد». چراکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر خود پیوسته

تلاش کرده است تا با «تحمیل حجاب اجباری بر زنان ایران بتواند زنان ایران را آن‌چنان در اجتماع و خانه ایزوله کند که از آنها موجودی ضعیف بسازد که نه قادر باشند در حیات جامعه نقش و حضوری فعال و مؤثر داشته‌باشند و نه قادر باشند برای خواسته‌ها و حقوق انسانی و اجتماعی و سیاسی خود مبارزه کنند». بدین خاطر در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تحمیل حجاب اجباری بر زنان ایران (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته از آغاز الی الان) به معنی «اعلام جنگ علنی این رژیم فقهاتی با زنان ایران بوده است»؛ به عبارت دیگر «تحمیل حجاب اجباری (نه حجاب انتخابی و اختیاری زنان ایران) توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل حجابی بر اراده جامعه زنان ایران بوده است» و دلیل این امر همان است که رژیم مطلقه فقهاتی توسط تحمیل حجاب اجباری (نه حجاب اختیاری و انتخابی زنان ایران) «اراده کنش‌گری زنان ایران را به چالش می‌کشد».

باری، در این رابطه است که در خصوص خودویژگی‌های زن ایرانی گرفتار در حصار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به طرح چند نکته بپردازیم: نخست آنکه «تبعیض جنسیتی» یکی از ملزومات حفظ نظام سرمایه‌داری تئوکراتیک فقهاتی، رانتی، نفتی و رفاقتی حاکم می‌باشد.

دوم آنکه اسلام فقهاتی دگماتیست مردسالار حوزه‌های فقهی باعث

گردیده تا «زن به‌عنوان جنس دوم در برابر مرد مطرح بشود.» سوم اینکه رویکرد مردسالاری اسلام فقهاتی دگماتیست حوزه‌های فقهی باعث شده که «نیرو و انرژی زن ایرانی در جامعه ایران فلج بشود» و زن ایرانی به‌عنوان ضعیفه مطرح بشود.

چهارم اینکه در بستر اسلام فقهاتی «حقوق انسانی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی» زن ایرانی به میزان گسترده‌ای زیر پا گذاشته شود. پنجم اینکه زن ایرانی را تبدیل به کارخانه جوجه‌کشی بکنند و یا اینکه زن ایرانی را از «زندگی اجتماعی» خارج کنند و «خانه‌نشین‌اش» سازند. ششم اینکه نیمی از جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را به بهانه‌های واهی و مجموعه‌ای از موانع قانونی و اجتماعی و سیاسی، از عرصه «زندگی سیاسی» جهت تعیین سرنوشت خود به حاشیه برانند.

هفتم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط «تبعیض جنسیتی و تبعیض سیاسی، اجتماعی، طبقاتی، فرهنگی و مذهبی تحمیلی بر زن ایرانی سبب عمیق‌ترین نابرابری اجتماعی - فرهنگی در جامعه ایران شده‌است.» هشتم آپارتاید جنسی ۴۲ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده تا «زنان کارگر ایرانی آسیب‌پذیرترین نیروی کار در بازار کار ایران بشوند». چراکه این‌ها «در برابر کار یکسان با مردان، مجبور به گرفتن دستمزد نابرابر با مردها می‌باشند.»

نهم - تبعیض جنسیتی تحمیلی بر زنان کارگر ایرانی باعث گردیده تا «بخش اعظم زنان کارگر در کارگاه‌هایی کار کنند که هیچ نظارتی بر آنها وجود ندارد و هیچ بیمه و مزایایی هم به آنها تعلق نمی‌گیرد.»

دهم - رژیم مطلقه فقهی حاکم اولین «نبرد خود با دموکراسی» در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ با طرح «پروژه تحمیل حجاب اجباری» (نه حجاب انتخابی و اختیاری) شروع کرد؛ و لذا به همین دلیل جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین زن ایرانی در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ (کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب ضد استبدادی مردم ایران، در ۸ مارس یا روز زن در اسفند ماه ۵۷ به مدت ۶ روز، با شعار: «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم») توسط مبارزه با حجاب اجباری (نه حجاب اختیاری و انتخابی) شروع شد و از آنجا بود که مبارزه با حجاب اجباری بخشی از مبارزه ضد آپارتاید جنسی جنبش زنان ایران درآمد. به‌علت همین ستم مضاعف تحمیلی بر زن ایرانی بود که باعث شد تا جنبش زنان ایران در میان تمامی جنبش‌های اجتماعی جامعه ایران از خودویژگی‌های خاص خود برخوردار بشود، زیرا من‌های اینکه این جنبش دارای تاریخی بیش از صد ساله دارد و از مشروطه الی الان به‌صورت مخفی و آشکار در راستای کسب حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی و انسانی زنان ایران

فعالیت مستمر داشته است، «این جنبش از آغاز جوهر عدالت خواهانه، برابری طلبانه و آزادی خواهانه داشته است»؛ و همچنین از همان آغاز الی الان، گرچه پیوسته زن ایرانی گرفتار تبعیض جنسیتی بوده است، ولی «مطالبات جنبش زنان ایران پیوسته فراتر از تبعیض جنسیتی بوده است و پیوسته جنبش زنان ایران مبارزه با تبعیض جنسیتی در عرصه مبارزه برابری خواهانه و آزادی خواهانه دنبال می کرده اند، نه بالعکس» بنابراین بدین ترتیب است که می توانیم داوری کنیم که جنبش زنان ایران از مشروطیت الی الان نشان داده است که «مسئله زن در جامعه ایران تنها در حیطه صرفاً زنانه حل نمی شود» و از اینجا است که باید بگوییم که: یک - اهمیت جنبش زن در عرصه جامعه مدنی جنبشی اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین نه صرفاً به خاطر تبعیض جنسیتی زن ایرانی است، بلکه برعکس به خاطر آن است که «جنبش زنان ایران یک مؤلفه مبارزاتی در عرصه های مختلف جنبش های مطالباتی مدنی و صنفی و سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می باشند» و از اینجا است که می توان داوری کرد که جنبش زنان ایران «جنبشی جهان شمول است که پیوسته در راستای تساوی حقوق زن و مرد عمل می کنند.»

دو - باید عنایت داشته باشیم که مبارزه ضد تبعیض جنسیتی جنبش

زنان ایران در طول بیش از یک قرن گذشته، مبارزه با تبعیض بر یک اقلیت جامعه ایران نیست، بلکه برعکس «مبارزه با تبعیض بر نیمی از جمعیت ایران می‌باشد» و از اینجا است که باید بگوییم که «انجام هر گونه تحول برابری خواهانه و آزادی خواهانه در جامعه ایران در گرو رهایی زن ایرانی از این حصار و فشار اجتماعی - تاریخی می‌باشد.»

سه - لازم است که توجه داشته باشیم که از آنجایی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر خود از آغاز بر پایه اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی حوزه‌های فقهی (جهت نهادینه کردن قدرت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود) حرکت کرده است، با عنایت به اینکه «مبانی اسلام دگماتیست فقهاتی بر پایه تبعیض‌های چهارگانه روحانی، غیر روحانی و شیعه، غیر شیعه و مسلمان، غیر مسلمان و برده، غیر برده استوار می‌باشد» همین امر بسترساز آن شده است که این رژیم از آغاز در راستای «بازتولید تبعیضات مختلف سیاسی، اجتماعی، مذهبی، قومیتی، جنسیتی، طبقاتی و غیره در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران حرکت نماید» بنابراین اگرچه تبعیض جنسیتی تحمیلی بر زنان ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته هم به لحاظ فراگیری جمعیت زنان ایران و هم به لحاظ شدت و حدت آن (تبعیض تحمیلی جنسیتی بر زنان ایران)

«تبعیض جنسیتی در میان تبعیض‌های طبقاتی، مذهبی، نژادی، قومیتی و غیره تحمیلی (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) پر رنگ‌تر می‌باشد»، ولی نباید فراموش بکنیم که مبارزه ضد تبعیض جنسیتی جنبش زنان ایران، از آنجایی که «همراه با به چالش کشیدن تبعیض جنسیتی کل تبعیض‌های موجود در جامعه ایران را به چالش کشیده می‌شود» در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا «مبارزه ضد تبعیض جنسیتی جامعه زنان ایران تنها محدود و مربوط به این جامعه نباشد، بلکه مربوط به کل جامعه ایران گردد»؛ و از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که همچنان که مبارزه ضد تبعیض جنسیتی جنبش زنان ایران مربوط به همه جامعه ایران می‌باشد، باید بگوییم که «رهایی زنان ایران از آپارتاید جنسیتی تحمیلی (بر جامعه زنان ایران) در گرو مبارزه همگانی جامعه ایران می‌باشد، نه صرفاً جنبش زنان ایران.»

چهار - در خصوص خودویژگی‌های جنبش زنان ایران باید عنایت داشته باشیم که از آنجایی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «نماینده یک سرمایه‌داری تئوکراتیک فقهاتی، رانتی، نفتی و رفاقتی می‌باشد» و از آنجایی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی، «زن را به‌عنوان جنس درجه دوم در عرصه این سرمایه‌داری تئوکراتیک فقهاتی، رانتی، نفتی و رفاقتی تعریف می‌کند» و از آنجایی

که «زن ایرانی در بستر این سرمایه‌داری تئوکراتیک فقاهتی، رانتی، نفتی و رفاقتی وسیله برای اطفاء نیازهای جنسی مردان و وسیله‌ای برای تولید نیروی کار توسط زاد و ولد می‌باشد» لذا به همین دلیل است که «مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی جنبش زنان ایران دارای جوهر رهایی‌بخش فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌باشد.»

پنج - باید واقف باشیم که از آنجایی که در تحلیل نهایی جوهر مبارزه جنبش زنان ایران جوهر برابری خواهانه و عدالت‌طلبانه می‌باشد و از آنجایی که به‌خصوص از دی‌ماه ۹۶ الی الان، گفتمان برابری‌طلبانه به‌عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران می‌باشد (زیرا از دی‌ماه ۹۶ جامعه ایران با شعار: «اصلاح‌طلب اصول‌گرا / دیگه تمامه ماجرا» و با عبور از جنگ اسب‌های درشکه درون حکومت، تشت گفتمان اصلاح‌طلبی حکومتی را پس از دو دهه حاکمیت این گفتمان از آسمان بر زمین انداختند) در نتیجه همین امر باعث گردیده «تا جوهر برابری‌طلبانه جنبش ضد آپارتاید جنسیتی زنان ایران از پشتیبانی عام مردمی (جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) برخوردار بشود»؛ به‌عبارت دیگر «پشتیبانی همه جانبه جامعه ایران از جوهر برابری‌طلبانه مبارزه ضد تبعیض جنسیتی جنبش زنان ایران به‌خاطر آن است که جنبش برابری‌طلبانه امروز در جامعه ایران یک جنبش در خود و محدود برای خود (که تنها یک

گروه مشخص اجتماعی جامعه ایران را در بر بگیرد) نیست» و به همین دلیل است که نمی‌توان در جامعه بزرگ ایران «از آزادی و عدالت و رفاه صحبت کرد و سخن از رهایی زن ایران (از تبعیضات ۴۲ ساله گذشته بر این جامعه سخن) نگفت.»

یادمان باشد که به‌دلیل سرکوب خشن زنان و ستم مضاعفی که در طول ۴۲ سال گذشته بر آنها وارد شده‌است، این امر باعث گردیده تا این جنبش از پتانسیل به‌شدت بالایی در عرصه تحول‌آفرینی برخوردار بشود. به‌طوری‌که در این رابطه می‌توان داوری کرد که «در آینده رهبری جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودرهبر و خودسازمانده و تکوین یافته از پایین (جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) می‌تواند در دست جنبش خودجوش زنان ایران می‌باشد». طبیعی است که رشد و پیشروی جنبش زنان ایران در عرصه جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر «در گرو پیوند افقی و عمودی این جنبش با جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی و مطالباتی موجود جامعه ایران می‌باشد.»

شش - نباید فراموش بکنیم که جنبش زنان ایران در عرصه جامعه مدنی جنبشی «رابط بین جنبش‌های اجتماعی است». چراکه منهای جایگاه اجتماعی جنبش زنان در تمامی جنبش‌ها که حداقل یک چهارم کمی

آنها زن می‌باشند، «سلول بنیادین تمامی خانواده‌ها در عرصه جنبش‌ها زن ایرانی است.»

هفت - از آنجایی که برعکس گذشته در شرایط فعلی «زنان ایران در بازار کار ایران حضوری فعال و همه جانبه دارند، در نتیجه همین حضور فعال و غیرقابل‌انکار زن ایرانی باعث گردیده تا شرایط برای رشد آگاهی و ذهنی و بالطبع گسترش جنبش زن ایرانی فراهم بشود.»

هشت - عنایت داشته باشیم که در کشور ایران به‌خصوص در طول عمر ۴۲ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «فقر بیشتر زنانه شده‌است» که البته این امر «معلول تبعیض جنسیتی زنان ایران در بازار کار می‌باشد که باعث گردیده تا روز به‌روز زن ایرانی فقیرتر بشود»، زیرا «محدودیت در استخدام و عدم فرصت برابر شغلی با مردها و تحمیل کارهای موقتی و دستمزدهای نابرابر و خشونت جنسی و روحی همه و همه شرایط برای سقوط زن ایرانی در ورطه فقر نسبی و فقر مطلق فراهم کرده است». در نتیجه همین فقر استخوان‌سوز تحمیلی بر بخش بزرگی از جامعه زنان ایران باعث شده‌است تا شرایط برای «پیوند جنبش زنان با خیزش‌های فقر ستیز (مثل خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) فراهم بشود» و بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «جنبش زنان ایران به‌دلیل خصلت برابری‌طلبانه و ضد تبعیض‌گرایانه جنسیتی، می‌تواند با

جنبش‌ها و خیزش‌های فقر ستیز پیوند پیدا بکنند». طبیعی است که تا زمانیکه «زنان از حقوق کامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی برخوردار نشوند، نمی‌توانند فقر نسبی و مطلق تحمیلی بر خود را ریشه کن کنند». بر این مطلب اضافه کنیم که «جنبش زنان ایران هرگز نمی‌تواند تنها با طرح خواسته‌های صرف جنسیتی (بدون مبارزه همه جانبه با مسئله تبعیض اجتماعی، تبعیض سیاسی و تبعیض طبقاتی) با فقر اقتصادی مبارزه کیفی بکنند». یادمان باشد که کلاً «در جهان سرمایه‌داری در همه‌جا زنان به‌دلیل نابرابری جنسیتی، خصوصاً در بازار کار جایگاه یکسانی با مردان ندارند». البته در این رابطه در کشور ایران «زنان اغلب در کارهای غیر رسمی با دستمزد کم اشتغال دارند و به‌سرعت در معرض اخراج می‌باشند و به دایره فقر پرتاب می‌شوند». پر واضح است که زنانی هم که به کارهای دائمی یا به کارهای موقتی و غیر رسمی مشغولند با حقوقی پایین‌تر از مردان کار می‌کنند.

باری، آنچه در رابطه با جنبش زنان ایران بیش از هر چیز در این شرایط قابل توجه می‌باشد «موضوع آسیب‌شناسی این جنبش می‌باشد» که در طول ۴۲ سال گذشته کمتر به آن توجه و عنایت شده‌است و البته دلیل این امر همان است که در «اخلاق ما ایرانیان همیشه تجلیل و تشویق بر نقد و نظر اولویت دارد» و در همین رابطه است که در

سالگردهای مثل روز جهانی زن یا هشتم مارس «بیشتر به تجلیل و تشویق از جنبش زنان می‌پردازیم تا نقد این جنبش». پر پیداست که انگیزه‌مان هم از این تشویق و تجلیل این است که «به‌خاطر نو پا بودن جنبش زنان و به‌خاطر فشارهای تاریخی که بسترساز اختلاف‌فاز شرایط ذهنی با مردان شده‌است، توسط تشویق و تجلیل به تقویت جنبش زنان ایران بپردازیم». البته در این رابطه داوری ما کاملاً خلاف این امر می‌باشد. چراکه برعکس رویکرد فوق به جنبش زنان ایران، ما بر این باوریم که «برای تقویت جنبش زنان ایران ضرورت دارد که به‌جای تشویق و تجلیل و تحلیل‌های یک‌طرفه، به‌نقد مستمر و همه‌جانبه از این جنبش بپردازیم». بدون تردید در «عرصه نقد، جهت تقویت شرایط ذهنی این جنبش، بهتر است که به‌صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی عمل نماییم.»

در اینجا ضرورت می‌بینیم که به «نقد و آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران بپردازیم» و آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، «هدف ما از آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران تقویت این جنبش اجتماعی (جامعه بزرگ ایران) می‌باشد که نمایندگی بیش از نیمی از جمعیت جامعه ایران را یدک می‌کشد» و قطعاً «بدون اعتلای فراگیر و همه‌جانبه جنبش زنان ایران هر گونه حرکت برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه هدف‌دار و رو به جلو در

جامعه بزرگ ایران عقیم و سترون می‌باشد». بدین خاطر برای فرموله کردن آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران باید به نکاتی چند در این رابطه توجه ویژه بشود.

نخستین نکته اینکه «جنبش زنان ایران (به‌خصوص در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران) یک جنبش به‌شدت بیمار و آسیب‌زده می‌باشد» و تا زمانیکه این آسیب‌های استراتژیکی و تاکتیکی جنبش زنان ایران درمان نشود (آنچنانکه حداقل در ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شاهد بوده‌ایم) «نه‌تنها این جنبش نمی‌تواند به اهداف درازمدت و میان‌مدت خود دست پیدا کند و رژیم مطلقه فقهاتی را در برابر جنبش مطالباتی مدنی خود وادار به عقب‌نشینی نماید، بلکه حتی در دستیابی به اهداف کوتاه‌مدت خود هم شکست خورده‌است». شکست کمپین اعلامیه یک میلیون امضایی جنبش زنان ایران که حامل اهداف حداقلی خود در چارچوب گفتمان فقهاتی حاکم بود، مشتی نمونه خروار می‌باشد. طبیعی است که علت و دلیل شکست جنبش زنان ایران در دستیابی به اهداف حداقلی و حداکثری خود در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به‌خاطر آن است که «این جنبش در عرصه میدانی در طول ۴۲ سال گذشته هرگز و هرگز نتوانسته توازن قوا به سود خود تغییر بدهد». نباید فراموش بکنیم که تا زمانیکه در عرصه میدانی (نه در عرصه فضای

مجازی و شبکه‌های اجتماعی) «جنبش زنان ایران نتوانند توازن قوا به سود خود تغییر بدهند، هرگز و هرگز قادر نخواهند بود تا رژیم مطلقه فقهاتی را در برابر خواسته‌های خودشان وادار به عقب‌نشینی بکنند». اضافه کنیم که آنچنانکه فوقا هم مطرح کردیم، بدین تردید «آخرین سنگری که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر آن مجبور به عقب‌نشینی می‌شود، سنگر حقوق انسانی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان ایران است»؛ و دلیل این امر همان است که (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «عقب‌نشینی در برابر مطالبات حقوقی، انسانی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی زنان ایران بستر ساز ظهور پارادوکس همه جانبه فرهنگی و ایدئولوژیکی درونی خود تعریف می‌کند».

پر واضح است که عامل اصلی عدم توان جنبش زنان ایران (در طول ۴۲ سال گذشته) نسبت به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود، «تشتت و پراکندگی این جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین جامعه ایران می‌باشد» و بدین خاطر تا زمانیکه «از پایین این جنبش نتوانند بر پراکندگی و تشتت درونی خود غلبه کنند، حتی هر گونه حرکت سازماندهی از بالا توسط نخبگان جنبش زنان ایران هم محتوم به شکست قطعی خواهد بود». یادمان باشد که در میان تمامی شاخه‌های درونی جنبش کارگری ایران «تنها جریان

از جنبش کارگری ایران که توانسته است حداقل در طول دو سال گذشته رژیم مطلقه فقهتی را وادار به عقب‌نشینی در برابر خواسته‌های خودشان بکنند، جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه می‌باشد». قابل‌ذکر است که عامل پتانسیل جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه نسبت به دیگر شاخه‌های جنبش کارگری ایران در این است که «این جنبش به‌خصوص در این شرایط خودویژه، از پایین به‌صورت دینامیک و خودجوش سازماندهی شده‌است، نه از بالا» و همین امر باعث گردیده است که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهتی حاکم هرگز و هرگز با ترفندهای مختلف امنیتی و سرکوب‌گری در طول دو سال گذشته نتوانند این جنبش کارگری را به‌زانو درآورند؛ زیرا همان پتانسیل سازماندهی از پایین این جنبش باعث می‌گردد که در برابر هر ضربه‌ای از طرف دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهتی حاکم، این‌ها بتوانند به‌سرعت خود را بازسازی بکنند و حرکت خود را بازتولید نمایند، بنابراین در همین رابطه می‌توانیم دآوری کنیم که «مکانیزم سازماندهی و حرکت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه از نظر ما بهترین الگویی است که می‌تواند برای جنبش زنان ایران جهت بازسازی و مقابله با تشتت داخلی خود به کار گرفته شود.»

اضافه کنیم که «جنبش زنان ایران هرگز از آغاز الی الان دارای تشکیلات

سازماندهی شده قبلی نبوده است» و این جنبش پیش از آنکه حاصل اتحاد شاخه‌های مختلف تشکیلاتی زنان ایران باشد، حداکثر «سنتز پیوند حرکت‌های خودجوش مستقل زنان ایران بوده است» (نه تشکل‌های مستقل زنان ایران) البته این موضوع هم دارای حسن است و هم دارای عیب. حسن آن این است که باعث شده تا «جنبش زنان ایران دارای جوهر جنبشی دینامیک تکوین یافته از پایین بشوند» و اما عیب آن این است که این «جنبش بستری جهت موج‌سواری جریان‌های خارج از این جنبش (در داخل و خارج از کشور) شده‌است» که صد البته، در طول دو دهه حاکمیت گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی (از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) شاهد این موج‌سواری بر جنبش زنان ایران از بیرون این جنبش بوده‌ایم. نباید فراموش کنیم که تجربه جنبش زنان ایران در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ نشان داد که «این جنبش از آن‌چنان پتانسیلی جهت تغییر توازن قوا در عرصه میدانی برخوردار می‌باشد.»

دومین آفت و آسیب جنبش زنان ایران «فردگرایی در عرصه حرکت‌های میدانی است». (نه در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) که البته همین «فردگرایی در حرکت‌های میدانی نه‌تنها باعث شکست حرکت‌های فردی جنبش زنان ایران شده‌است»، بلکه مهمتر از آن اینکه این امر «بسترساز سترون شدن رهبری جمع تکوین یافته از پایین

به صورت خودجوش جنبش زنان ایران نیز شده است». برای فهم اهمیت آسیب و آفت فردگرایی عملی در جنبش زنان ایران به صورت مصداقی می‌توانیم به جنبش شکست خورده دختران خیابان انقلاب اشاره کنیم که تحت تأثیر «جریان‌های فمینیست خارج‌نشین در راستای به چالش کشیدن مکانیکی حجاب اجباری و تحمیل شده از طرف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، دختران مشهور به خیابان انقلاب - در چهارشنبه سفید - اقدام به برداشتن فردی حجاب خود و سر چوب کردن به صورت نمادین کردند» که گرچه این حرکت فردی برای مدت بیش از یک‌ماه هم ادامه داشت و حدود ۲۲ نفر هم در این رابطه دستگیر شدند ولی در تحلیل نهایی «جنبش دختران خیابان انقلاب شکست خوردند». دلایل شکست جنبش دختران خیابان انقلاب این بود که:

اولاً حرکت میدانی آنها «صورت فردی داشت نه جمعی».

ثانیاً انجام حرکت نمادین فردی آنها در چارچوب همان «رویکرد مکانیکی و نقشه راه فمینیست‌های خارج‌نشین بود، نه عملی دینامیک و خودجوش و تکوین یافته از پایین».

ثالثاً این پروژه فردی در بستر «مطلق کردن صرف مبارزه مکانیکی با حجاب تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم صورت گرفت، نه در بستر مبارزه برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه جنبش زنان ایران». لازم به ذکر

است که در چارچوب مبارزه دیالکتیکی با موضوع حجاب تحمیلی از طرف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط دو رویکرد کاملاً متفاوت وجود دارد:

رویکرد اول اینکه با «مطلق کردن موضوع حجاب تحمیلی، تمامی خواسته‌های برابری طلبانه و آزادی خواهانه و رهایی بخش سیاسی، اجتماعی، تاریخی، طبقاتی و فرهنگی زنان ایران را در پای این (مطلق کردن مبارزه با حجاب تحمیلی) ذبح می کنند». البته اوج فاجعه در آنجا است که حتی بعضاً «نمایندگان زن خارج نشین این رویکرد مکانیکی، حرکت خودشان را در پیوند با دولت زن ستیز و فاشیست و نژادپرست و دموکراسی ستیز ترامپ دنبال می کردند.»

رویکرد دوم، رویکرد آن‌هایی است که در جنبش زنان ایران بر این باورند که «موضوع مبارزه با حجاب تحمیلی و اجباری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باید در بستر مبارزه برابری طلبانه و آزادی خواهانه و رهایی بخش زن ایرانی انجام بگیرد، نه به صورت مکانیکی و مطلق کردن آن.»

سومین آفت و آسیب جنبش زنان ایران «نخبه گرایانه بودن ساختار تکوینی این جنبش است». البته من‌های اینکه این آفت باعث می شود که در نهایت «جنبش زنان ایران در حصار حرکت تزریقی از بالا قرار بگیرند و جوهر جنبشی خود را از دست بدهند» بستر آن می گردد

که «جنبش فمینیست به جای اینکه جنبش برای کسب حقوق برابر با مردان باشد، بدل به جنبش برتری زن بشود»؛ که البته خود این رویکرد «آغاز یک انحراف و انحطاط مجدد در جامعه زنان ایران می‌باشد.»

چهارمین آفت و آسیب جنبش زنان ایران «تشتت در برنامه و هدف و رویکرد و استراتژی و تاکتیک است» که در میان حرکت‌های گذشته جنبش زنان ایران در این رابطه برای مثال می‌توانیم به اعلامیه کمپین یک میلیون امضایی اشاره کنیم که نه‌تنها در این «اعلامیه موضوع تحمیل حجاب اجباری و آزادی پوشش زنان مطرح نشده بود، بلکه مطالبات اعلام شده زنان ایران در آن اعلامیه، در چارچوب گفتمان اسلام فقهاتی حاکم بود» در صورتی که در کادر «گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی، جنبش زنان وابسته به آن نحله، پیشرو سیاست‌ها و مصالح و امتیازگیری سیاسی از جناح در قدرت بودند». در نتیجه آنها حتی برای آزادی‌های روبنایی هم تلاش نکردند و تنها به‌دنبال آن بودند تا «جنبش زنان ایران را دنبالچه جریانات سیاسی در قدرت بکنند.»

فراموش نکنیم که در زمانیکه آنها «شکست خوردند و در قدرت نصیبی برای آنها حاصل نشد، آن‌چنان به انحراف رفتند که حتی حاضر شدن از استبداد رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی هم دفاع بکنند» که بعضاً این افراد «نسبت به مبارزه گذشته خود در راستای سرنگونی رژیم ضد

زن پهلوی ابراز ندامت کرد و ماهیت ارتجاعی خودش را با زبان خودش آفتابی می‌کنند» و باز در این رابطه است که بخش دیگری از جنبش زنان خارج‌نشین که از «فعالین لیبرال فمینیست می‌باشند»، از طریق برخورداری از «امکانات رسانه‌های امپریالیستی، ریاکارانه خود را نماینده جنبش اعتراضی زنان ایران دانسته و تا جایی دچار سقوط و ابتذال گشته‌اند که امیدشان را در رویای بازگشت سلطنت پهلوی و همراهی با ترامپ و نئو فاشیسم آمریکا می‌دانند.»

پنجمین آفت و یا آسیب جنبش زنان ایران از آنجا شکل می‌گیرد که جنبش زنان یک جنبش یک دست نیست و مانند دیگر جنبش‌های اجتماعی در درون خود گرایش‌های گوناگونی دارند، بنابراین «گرچه جنبش زنان در کلیت خود بر رهایی از تبعیض‌های مختلف جنسیتی، اجتماعی، طبقاتی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی مبارزه می‌کنند» و گرچه جامعه زنان ایران به علت ستم جنسیتی تحمیلی بر زنان ایران «خواسته‌های مشترکی دارند» اما باید عنایت داشته باشیم که «زنان ایران در عین حال به طبقات و اقشار متفاوتی تعلق دارند». طبیعی است که فعالین زن جنبش زنان نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشند. مثلاً فعالین بورژوازی جنبش زنان از اولویت زندگی و مطالبات توده‌های زنان اعماق جامعه ایران که در آتش فقر می‌سوزند، بی‌اعتنا هستند. به طوری که همین

فعالین بورژوازی جنبش زنان ایران در سال‌های گذشته «مطالباتی در دستور کار خود قرار داده‌اند که هر چند که از جمله حقوق مسلم زنان ایران می‌باشند، اما نحوه طرح آنها نه تنها جنبش زنان ایران را گامی به پیش نمی‌برد، بلکه حتی گامی هم به عقب می‌کشانند» و بدین ترتیب است که در یک نگاه کلی می‌توان گفت که «زنان در کشور ایران در خلأ زندگی نمی‌کنند و هر کدام از آنان به طبقه و یا قشر خاصی تعلق دارند که خواسته‌های آنان خواسته‌های آن قشر و طبقه می‌باشد و با همان خواسته‌ها در مبارزات شرکت می‌کنند هر چند که بدون تردید بنا به جنسیت خود در معرض ستم جنسیتی قرار دارند اما در خودآگاه یا ناخودآگاه خود و در تجربه روزمره خود دریافته‌اند که دستیابی به مطالباتشان به‌عنوان زن در گرو دستیابی کل جامعه به مطالباتشان است و این مستلزم مبارزه همه جانبه و مشترک است». بدین خاطر همین پارادوکس در جنبش امروز زنان ایران به‌عنوان یک آسیب و آفت همه جانبه‌ای درآمده است. یادمان باشد که «رابطه جنبش‌ها بر پایه خواسته‌های مشترک آنها شکل می‌گیرد، نه بر پایه ابعاد تشکیلاتی آنها». هر چند که «درک مکانیکی و انطباقی رابطه جنبش‌ها را به‌صورت تشکیلاتی تعریف می‌نماید» اما در «رویکرد تطبیقی رابطه بین گروه‌های مختلف زنان (در جنبش زنان ایران) در چارچوب پایه‌های عینی و ذهنی

اجتماعی تعریف می‌کنند، نه بر مبنای ایدئولوژیک و تشکیلاتی». باری، در این رابطه است که می‌توانیم وظایف پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) را این‌چنین فرموله نماییم:

۱ - پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) ضروری است که واقف باشند که ستم‌های ۴۲ ساله عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر جامعه زنان ایران، آنان را به نیرویی رادیکال با پتانسیل بالقوه بسیار بالایی برخوردار ساخته‌است. نیرویی که تا دستیابی به خواسته‌هایشان از پای نخواهند نشست و موتور محرک بسیاری از اعتراضات خواهند بود.

۲ - پیشگامان ضروری است که واقف باشند که در این شرایط وظیفه دارند تا در چارچوب «استراتژی آگاهی‌بخش» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تلاش کنند در بستر یک تحول فرهنگی - اجتماعی - سیاسی در اعماق جامعه زنان ایران، «مانع از ظهور آلترناتیوی رویکردهای ارتجاعی در جامعه زنان و یا جنبش زنان ایران بشوند.»

۳ - پیشگامان ضروری است که واقف باشند که در چارچوب استراتژی خودآگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، پیوسته با تحلیل از شرایط عینی در هر برهه از زمان با توجه به اولویت‌های توده‌های اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، آنان را برای دستیابی به حقوق مسلم‌شان آگاهی ببخشند.

۴ - پیشگامان ضروری است که واقف باشند که در آرایش تبعیض‌های تحمیلی بر جامعه زنان ایران در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (اعم از تبعیض جنسیتی، تبعیض سیاسی، تبعیض اقتصادی، تبعیض اجتماعی، تبعیض نژادی، تبعیض فرهنگی و مذهبی، تبعیض طبقاتی و غیره) «ریشه اصلی تمامی این تضادها را در نظام سرمایه‌داری تئوکراتیک فقهاتی و رانتی و نفتی حاکم دنبال کنند» و در این رابطه با تعریف دقیق مطالبات زنان ایران مسیر رهایی زن ایرانی و نقشه راه آنها را ترسیم نمایند.

۵ - پیشگامان ضروری است که واقف باشند که در جامعه ایران: اولاً امر رهایی زن «رهایی انسان به صورت علی العموم است.» ثانیاً تنها توسط تغییر ذهنیت توده‌های زن (با ویژگی‌های خاص فرهنگی و منطقه‌ای) اعماق جامعه بزرگ ایران است که امکان تحول اجتماعی - سیاسی در جامعه زنان ایران ممکن می‌باشد. ثالثاً مبارزه بی‌امان با م «مردسالاری» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید در چارچوب مبارزه نظری با اسلام فقهاتی «مردسالار» صورت بگیرد. رابعاً جنبش زنان ایران همچون سایر جنبش‌های دیگر اجتماعی باید از یک «جنبش منفرد در خود جدا بشوند» و از مبارزه در چارچوب «وضع موجود فراتر بروند.»

خامسا پایه و اساس تبعیض جنسیتی در جامعه ایران از نابرابری‌های اجتماعی سیاسی و فرهنگی و طبقاتی موجود در جامعه ایران سرچشمه می‌گیرند.

۶ - پیشگامان باید عنایت داشته‌باشند که جنبش روشنفکری و جنبش مارکسیستی جامعه سیاسی ایران در راستای تحلیل و حل مشکل زنان ایران دچار ذهنیت‌گرایی و انحراف شده‌اند، چرا که آنان با «مطلق کردن تبعیض طبقاتی بر زنان ایران و فرعی گرفتن تبعیض جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش می‌کنند، حل مسئله زنان ایران را به حل مسئله طبقاتی صرف حواله بدهند». از نظر آنها همه مسئله زنان ایران فقط و فقط «ستم طبقاتی است» و با «لغو کارمزدی، ستم زنان از بین می‌رود» بنابراین، «تا زمانیکه به لغو کارمزدی در جامعه ایران دست پیدا نکنیم، از نظر آنها امکان ریشه‌کن کردن آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی وجود ندارد». به باور ما، این داوری جنبش مارکسیستی و روشنفکری جامعه سیاسی ایران «یک آدرس غلط دادن و تقلیل ستم جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی بر زنان ایران به جایگاه طبقاتی آنها است که حاصل نهایی این‌ها نادیده گرفتن قدرت مردسالارانه اسلام دگماتیست فقهاتی و رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد.»

۷ - پیشگامان عنایت داشته‌باشند که در بستر استراتژی خودآگاهی‌بخش

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، تکیه آنها بر «ترویج دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر حاکم) می‌تواند زمینه‌های عملی و نظری رهایی برای جنبش زنان ایران تبیین نماید؛ و این حقیقت بزرگ را به جنبش زنان ایران آموزش بدهد که مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه آنها نباید محدود به مبارزه صرف بر علیه پوشش اجباری بشود». چرا که این امر زمینه‌ساز «موج‌سواری جریان‌های فرصت‌طلب رفرمیستی در راستای کسب قدرت سیاسی یا بالا بردن قدرت چانه‌زنی خودشان می‌شود». بدین خاطر در این رابطه است که باید بگوییم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران ضمن اینکه «معتقد به مبارزه پیگیر زنان ایران در راستای آزادی پوشش می‌باشند، در تحلیل نهایی بر این باوریم که آزادی کامل زنان از ستم جنسیتی (تحمیلی رژیم مطلقه فقه‌ت‌حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم) در گرو مبارزه همه‌جانبه جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران با تبعیض‌های جنسیتی، اجتماعی، سیاسی، مذهبی، طبقاتی، فرهنگی و اقتصادی می‌باشد» و هرگز و ابداً در جامعه‌ای که دارای «تبعیض‌های ریشه‌ای متعدد فوق می‌باشند، تنها توسط برخورد مکانیکی و مطلق کردن یکی از این تبعیض‌ها و نادیده گرفتن بقیه تبعیض‌ها نمی‌توانند به رهایی برسند.»

۸ - پیشگامان ضرورت دارد که واقف باشند که هرگز نمی‌توان در جامعه بزرگ امروز ایران به یک «تحول عمیق عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه (از پایین جامعه) بدون مبارزه برای تساوی حقوق زن و مرد و رفع تبعیض جنسیتی و دستیابی زنان ایران به آزادی در پوشش دست پیدا کرد.»

۹ - پیشگامان ضرورت دارد تا واقف باشند که برای دستیابی به جامعه مدنی جنبشی قوی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین (هم در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت اعماق جامعه ایران) بیش از هر چیز نیازمند به «آزادی و آگاهی و رهایی نیمی از صفوف جمعیت ایران یعنی زنان هستیم.»

۱۰ - پیشگامان ضرورت دارد تا واقف باشند که در راستای مبارزه با اختاپوس فرهنگ مردسالارانه تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زنان ایران، باید «مبارزه را به صورت اجتماعی - سیاسی در عرصه کلان جامعه بزرگ ایران (که بدون تردید نیمی از این عرصه زنان ایران می‌باشند) دنبال نمایند.»

۱۱ - پیشگامان ضرورت دارد که واقف باشند که جنبش زنان ایران تنها توسط اتکا به «نیروی جامعه ایران از داخل به‌عنوان تنها منبع قدرت برای آنها و همبستگی افقی و عمودی با جنبش‌های (خودجوش

و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین) جامعه ایران می‌توانند به خواست‌های بر حق خود دست پیدا کنند.»

۱۲ - پیشگامان باید عنایت داشته‌باشند که تنها و تنها توسط حضور فعال میدانی و جنبشی زنان ایران است که جامعه مدنی جنبشی ایران می‌تواند «توازن قوای میدانی را به سود خود تغییر بدهند.»

۱۳ - پیشگامان ضرورت دارد که پیوسته بر این باور استراتژیک باشیم که در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها «مشارکت مستقیم زنان پیشگام در کنار مردان پیشگام هست که می‌تواند پتانسیل راهبری جنبش زنان برای پیشگامی به وجود بیاورد.»

۱۴ - پیشگامان عنایت داشته‌باشند که در عرصه استراتژی خودآگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، شعار «رهایی زن به معنای رفع هر گونه ستم و تبعیض و برقراری برابری واقعی و بر افتادن نظام مردسالاری حاکم بر جامعه طبقاتی موجود ایران، تنها در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر حاکم می‌تواند مادیت پیدا می‌کند» و از اینجا است که باید بگوییم «امر رهایی زن یکی از جنبه‌های مهم استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد» و باز از اینجا است که می‌توانیم بگوییم که وظیفه پیشگامان در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش

پیشگامان مستضعفین ایران «مبارزه علیه همه تبعیض‌های موجود در جامعه امروز ایران (اعم از تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، تبعیض سیاسی، تبعیض اجتماعی، تبعیض مذهبی و فرهنگی و غیره) می‌باشد.»

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینکه:

الف - جنبش زنان ایران یک «جنبش سیاسی - اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین می‌باشد، نه یک جنبش سیاسی حزبی و جناحی تزریق شده از بالا» بنابراین در این رابطه است که باید بگوییم که «عرصه فعالیت جنبش زنان ایران عرصه جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پایین در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد، نه عرصه احزاب و جریان‌های راست و چپ جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور.»

ب - جنبش زنان ایران در طول بیش از یک قرن عمر خود هرگز یک «مجموعه یکدست نبوده است، بلکه پیوسته به صورت لایه‌های مختلف با رویکردهای متفاوت بوده‌اند» که همین لایه‌ای بودن بافت ساختاری جنبش زنان ایران «باعث تشتت و تفرقه در عرصه مبارزه برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و یا رهائی‌بخش آنها شده‌است». در این رابطه اگر بخواهیم به یک تقسیم‌بندی کلی در عرصه تفاوت رویکردها در جنبش زنان ایران پردازیم می‌توانیم بگوییم که بخشی از آنها «دغدغه برابری حقوقی با

مردان دارند» و بخش دیگر به دنبال «مشارکت در قدرت سیاسی در کنار مردان هستند» آنچنانکه در این رابطه باز می‌توانیم بگوییم بخشی از آنها در عرصه حرکت نظری و عملی در جامعه زنان ایران معتقد به «حرکت از پایین هستند» و باز در همین رابطه است که می‌توانیم بگوییم که بخشی از آنها معتقد به «حرکت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جنبش زنان ایران هستند» و بخشی دیگر معتقد به «سازماندهی و رهبری جنبش زنان ایران توسط نخبگان از بالا می‌باشند» و باز در ادامه همین تقسیم‌بندی است که می‌توانیم بگوییم که بخشی از آنها معتقد به «عمده کردن موضوع حجاب اجباری تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته هستند» و بخشی دیگر بر این باورند که «موضوع مبارزه با حجاب اجباری تحمیلی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید در عرصه مبارزه برابری طلبانه و آزادی‌خواهانه همه جامعه ایران دنبال بشود و هرگز نباید با مطلق کردن مبارزه با حجاب اجباری به صورت تک مؤلفه جنبش زنان ایران از دیگر جنبش‌های اجتماعی در عرصه افقی و عمودی مجزا بکنیم» و همچنین در این رابطه که می‌توانیم بگوییم که بخشی از آنها «منابع قدرت جهت رسیدن جامعه زنان ایران به اهداف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت با تکیه بر قدرت سرمایه‌داری جهانی

و بوق‌های امپریالیستی و جناح‌های درونی قدرت رژیم مطلقه فقهاتی دنبال می‌نمایند» اما بخشی دیگر «منابع قدرت جهت تحول وضعیت جامعه زنان ایران را از طریق پتانسیل موجود جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده داخلی دنبال می‌کنند.»

ج - در عرصه فرهنگ‌سازی و یا گفتمان‌سازی و یا مسلط کردن گفتمان در جامعه ایران، «مذهب یکی از عناصر اکتیو در جامعه ایران می‌باشد که بدون تکیه بر آن امکان گفتمان‌سازی و فرهنگ‌سازی و مسلط کردن گفتمان به صورت فراگیر و اجتماعی (در جامعه ایران) وجود ندارد.»

د - اگر بپذیریم که «تبعیض‌های موجود اجتماعی، فرهنگی، حقوقی، طبقاتی، سیاسی، جنسیتی و غیره جامعه امروز ایران را در آستانه فروپاشی قرار داده است»، می‌توانیم داوری کنیم که تنها «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر) است که می‌تواند جامعه ایران را از مرز فروپاشی نجات بدهد.»

ه - دلیل اینکه اصلاح‌طلبان (رفرمیست‌های درون حکومت و بیرون از حکومت) در عرصه حقوق زن در طول دو دهه (۷۶ تا ۹۶) شکست خورده‌اند این می‌باشد که آنها از «کانال گفتمان فقهاتی می‌خواهند زنان ایران را به حقوقشان برسانند» و همچنین از «کانال گفتمان فقهاتی می‌خواهند با تکیه بر اسلام دگماتیست فقهاتی جامعه ایران را به دموکراسی برسانند

و یا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را از درون اصلاح نمایند؛ به عبارت دیگر «مسئله زنان و دموکراسی را مصادره به مطلوب کنند.»

و - تجربه ۱۵۰ ساله حرکت تحول خواهانه در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران این حقیقت را برای ما آفتابی کرده است که «هیچ جنبشی در جامعه ایران به موفقیت نمی‌رسد مگر اینکه بتوانند مطالبات خودشان را (در سطح جامعه ایران) از مطالبات گروهی به مطالبات جامعه ایران تعمیم بدهند» و بدین خاطر در این رابطه است که تا زمانیکه جنبش زنان ایران نتوانند گفتمان خودشان را بدل به گفتمان جامعه ایران بکنند، نمی‌توانند به موفقیت خودشان دست پیدا کنند. البته مشکلی که در این رابطه برای جنبش زنان ایران وجود دارد اینکه «خود جنبش زنان ایران به خاطر همان چند لایه‌ای بودنشان، دارای گفتمان واحدی نمی‌باشند و گفتمان متعددی در جنبش زنان ایران وجود دارد، از گفتمان رفرمیستی و لیبرالیستی تا گفتمان سوسیالیستی و گفتمان فقهاتی و غیره» که البته همین تکثر گفتمان‌ها در جنبش زنان ایران در شرایط فعلی به صورت یک آسیب در آمده است. چراکه این «تکثر گفتمان‌ها مانع از اجتماعی شدن آن می‌شود» و باعث می‌گردد تا گفتمان‌های فوق جنبش زنان ایران در همان چارچوب «سکتاریستی و فرقه‌ای و گروهی خود باقی به‌مانند.»

ز - مشکل محوری که انقلاب مشروطیت را زمین گیر و ناکام ساخت، «موضوع نادیده گرفتن حقوق دموکراتیک زنان ایرانی بود». یادمان باشد که «با تصویب متمم قانون اساسی مشروطیت در اولین دوره مجلس در مهرماه ۱۲۸۶ با قرار دادن زنان در ردیف کودکان و مجرمان و دیوانگان آنها را از حق رأی محروم کردند» و آن چنان حامیان ارتجاعی زن ستیز تحت رهبری سید حسن مدرس در مجلس قوی بودند که حتی تلاش مصدق هم در خصوص اصلاح قانون انتخابات بی نتیجه ماند.

ح - فعالین لیبرال - فمینیسم خارج نشین از تربیون های امپریالیست خبری که در اختیار دارند با برجسته کردن پاره های از آزادی های روبنایی تلاش می کنند موج سواری کنند و «رهایی زن ایرانی را به پاره های از خواست های روبنایی محدود نمایند.»

ط - در خصوص معضلات زنان در جامعه ایران باید توجه داشته باشیم که:

اولاً مسئله زن در جامعه ایران هم پای «رشد و توسعه سرمایه داری به یک امر سیاسی و مبارزاتی تبدیل شده است.»
ثانیاً حتی در جوامع سرمایه داری متروپل که برابری حقوقی زن و مرد به رسمیت شناخته شده است و جامعه حقوق فردی معینی برای آحاد خود می پذیرد، «هنوز با تداوم تبعیض جنسیتی مواجه

هستند.»

ثالثاً در جامعه ایران تبعیض زنان بر مبنای فقه دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای نهادینه شده‌است.

رابعاً این تبعیض جنسیتی آنچنانکه پهلوی دوم در مصاحبه با اورینا فالاجی مطرح کرد «جایگاه زن در رژیم کودتایی و توتالیتریسم پهلوی با جایگاه زن در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم اختلاف چندانی ندارد.»

خامساً معضل تبعیض جنسیتی در جامعه ایران «تنها بر سر حجاب تحمیلی نیست» در زمان رژیم کودتایی و توتالیتر پهلوی بسیاری از قوانین کشور در خصوص مسائل زنان متکی بر همین فقه دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای بودند.

ی - در خصوص «تشکل مستقل زنان» این حرف به معنای «تقابل با تشکل‌های کارگری و کارمندی و بازنشستگی و معلمان و غیره که در آنها زنان و مردان در کنار هم مبارزه می‌کنند، نیست» بنابراین هرگز نباید در تشکل‌های فوق «زنان را از صف مردان جدا بکنیم.»

ک - شرایط سخت فقر و تحقیری که سیستم سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقه‌ای با مردسالاری‌اش و ستم مضاعف جنسیتی و طبقاتی و اجتماعی و فرهنگی بر زنان ایرانی تحمیل کرده است، باعث شده‌است

که «زنان ایران در صف اول مبارزات ضد سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقاہتی حاکم قرار بگیرند.»

ل - در رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «آزادی در پوشش برای زنان ایرانی (نه آنچنانکه جریانات لیبرال فمینیسم خارج‌نشین با پشتیبانی دولت فاشیست ترامپ به تنها پلتفرم خود برای آزادی زن ایرانی تبدیل کرده‌اند) به‌عنوان یکی از بندهای مهم پلتفرم خود که خواهان وسیع‌تر و گسترده‌ترین آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی (در عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می‌باشد) مطرح می‌گردد.»

م - در رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران:

اولاً مبارزه با ستم تحمیلی بر زنان ایران «پیش شرط بر چیدن تبعیض‌های دیگر اجتماعی و طبقاتی و فرهنگی بر زنان ایران نمی‌باشد.»

ثانیاً مبارزه زنان ایران باید به‌صورت مرکب در راستای به چالش کشیده شدن مؤلفه‌های مختلف تبعیض‌های جنسیتی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی می‌باشد.

ثالثاً در این رویکرد مبارزات جنبش زنان آن‌هایی هستند که خواهان

بر چیدن تام و کمال هر نوع ستم و تبعیضی اعم از ستم جنسیتی،
اجتماعی، فرهنگی و طبقاتی می‌باشند.

مسیر رهایی زن ایرانی

تنها در گرو

به چالش کشیدن «سیستم

تو در توی آپارتایدی رژیم

مطلقه فقه‌ای حاکم»

می‌باشد

بی‌تردید یکی از درس‌های مهمی که ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ توانست به مردم ایران و به‌خصوص جامعه زنان (و یا جنبش زنان) ایران بیاموزد، این بوده است که «بدون به چالش کشیدن سیستم تو در توی آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که در رأس این سیستم آپارتایدی رژیم حاکم، سه آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی قرار دارند و آپارتاید جنسیتی در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، هولناک‌ترین آپارتایدی بوده است که بر جامعه زنان ایران، در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی تحمیل شده‌است) جامعه ایران نمی‌تواند به رهایی و تحول عظیم دینامیک ساختاری سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی دست پیدا کند». در

این رابطه آنچه مهم است اینکه، ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به ما نشان داد که حلقه مختلف گروه‌های گوناگون اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران که اسیر مؤلفه‌های مختلف سیستم تو در توی آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده‌اند، «در عرصه مبارزه رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه در جامعه ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در پیوند تنگاتنگ با همدیگر تعریف و موجودیت پیدا می‌کنند، نه به‌صورت منفرد و جدای از همدیگر». یادمان باشد که در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مهسا امینی به این خاطر به‌صورت «رمز و نماد و پرچم و استارت» این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی درآمد که من‌های اینکه او یک «زن» بود، او یک «کرد» و یک «سنی» نیز بود، در نتیجه نماد شدن او در عرصه مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه حاکم، هم‌زمان می‌توانست «سه آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی ۴۴ سال گذشته تحمیلی بر جامعه ایران را به چالش بکشد. لذا، به همین دلیل بود که قتل حکومتی مهسا امینی (در اواخر شهریور ماه ۱۴۰۱ توسط دستگاه سرکوب‌گر گشت ارشاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) توانست، به‌صورت انفجاری و خیزشی و فراگیر و گسترده به‌عنوان «موتور محرکه» آن ابرحرکت اعتراضی، بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، درآید. از اینجاست که «شخصیت و

نماد چند وجهی ضد آپارتایدی مهسا امینی در تاریخ ایران باقی خواهد ماند». البته معنای دیگر این حرف آن است که آنچه مهم‌تر از مظلومیت قتل حکومتی مهسا امینی (به دست دستگاه سرکوب‌گر گشت ارشاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) می‌باشد، «خود، نماد ضد آپارتاید سه مؤلفه‌ای جنسیتی و قومیتی و مذهبی اوست که طبیعتاً تا زمانی که سیستم تو در توی آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پایین و مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ‌چپ) گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در هم شکسته نشوند و جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نتواند به رهایی بر پایه شعار «آگاهی و آزادی و برابری» دست پیدا کنند، مبارزه ضد استبدادی دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی، با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «در گرو به چالش کشیدن سیستم تو در توی آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.» و بدون به چالش کشیدن آن هرگز امکان رهایی جامعه ایران در بستر مبارزه ضد استبدادی وجود ندارد.

پر روشن است که در چنین صورتی شخصیت مهسا امینی هم به «عنوان یک زن» و هم به «عنوان یک کرد» و هم به «عنوان یک مسلمان سنی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌تواند، به صورت یک نماد و یک

سنگ نشانی در مبارزه ضد استبدادی، (برای اینکه ره گم نشود) برای آینده باقی بماند. البته طرح این موضوع، در اینجا به معنای نادیده گرفتن حفره‌های و آسیب‌های ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ (که در گذشته به صورت مشروح مطرح کرده‌ایم) نمی‌باشد. خلاصه اینکه در این رابطه می‌توانیم پیام‌های ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران را این‌چنین فرموله نماییم:

۱ - نماد و پرچم این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی، «یک زن بود» که به خاطر زن بودنش توانست جامعه ایران و به‌ویژه جامعه زنان و بالاخص جنبش زنان ایران را به حرکت درآورد.

۲ - جایگاه هولناک آپارتاید جنسیتی ۴۴ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث گردید که در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «جنبش زنان ایران به‌عنوان موتور محرکه» (در طول بیش از چهار ماه حیات این ابرحرکت اعتراضی) در «جایگاه رهبری» آن قرار گیرد.

۳ - در چارچوب رهبری جنبش زنان ایران، در این مبارزه ضد آپارتایدی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود که شعار «زن، زندگی، آزادی» توانست در عرصه جهانی به‌عنوان هویت و پرچم و شعار این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی مطرح بشود.

۴ - جوهر ضد آپارتاید جنسیتی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی

۱۴۰۱ باعث گردید که (برای اولین بار در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «جنبش ضد آپارتایدی مردم ایران با جنبش آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه جامعه ایران، پیوند پیدا کند». یادآوری می کنیم تا قبل از ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ حرکت های ضد آپارتایدی در جامعه رنگین کمان ایران (که بیشتر صورت ضد آپارتاید قومیتی و مذهبی داشتند) من های اینکه «صورت قومی و منطقه ای داشتند، نه ملی» مهم تر اینکه آن حرکت های ضد آپارتایدی «صورتی جدای از حرکت های دموکراسی طلبانه و آزادی خواهانه داشتند». به طوری که در جریان «جنبش سبز سال ۸۸» که توده ای ترین و عظیم ترین حرکت آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بر علیه هسته سخت رژیم یا حزب پادگانی خامنه ای بود، «حتی یک شعار هم در رابطه با به چالش کشیدن هیولای تو در توی سیستم آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطرح نشد.

۵ - بر پایه جایگاه رهبری جنبش زنان ایران در مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی بود که در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی شاخه های دیگر مبارزه ضد آپارتاید قومیتی و مذهبی در حداقل زمان ممکن به این ابرحرکت ضد استبدادی پیوستند. چراکه بدون تردید همه این جریان های ضد آپارتایدی به صورت خود به خودی

در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی فوق به این واقعیت دست پیدا کردند که خارج از چارچوب ضد آپارتاید جنسیتی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نمی‌توان به رهایی از آپارتاید قومیتی و مذهبی دست پیدا کرد.

۶ - به‌خاطر جایگاه رهبری جنبش زنان ایران بر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بود که من‌های اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول سه دهه گذشته عمر حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی جامعه (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) برای اولین بار بود که در عرصه سرکوب این ابرحرکت اعتراضی و در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت بود، «تن به عقب‌نشینی در برابر یکی از مطالبات حداقلی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی (تعطیلی گشت ارشاد که معنای دیگرش لغو حجاب اجباری توسط رژیم مطلقه فقهاتی بود)» داد، از آن مهم‌تر اینکه رژیم مطلقه فقهاتی برعکس گذشته در سرکوب هولناک ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به‌صورت «دو مؤلفه‌ای عمل کرد» یعنی از یک‌طرف شمشیر خونین سرکوب خود را سفاکانه به نمایش گذاشت و از طرف دیگر با تعطیلی کردن گشت ارشاد و عقب‌نشینی نسبت به حجاب تحمیلی گذشته به‌صورت صوری و فرمالیته، تلاش کرد تا از «بسیج جامعه زنان ایران» تحت شعار مبارزه

با حجاب اجباری (که توسط کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی مطرح می‌شد) جلوگیری نماید؛ که البته باید بگوییم، متأسفانه تا اندازه‌ای هم در این رابطه رژیم توانست دستاوردی به‌دست بیاورد؛ اما آنچه که در این رابطه بیش از همه مهم بود اینکه، عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در رابطه با «مطالبه حداقلی جنبش زنان» یعنی تعطیلی گشت ارشاد و لغو حجاب اجباری در جامعه خود نشانگر آن بود که حتی حزب پادگانی خامنه‌ای هم به جایگاه محوری جنبش زنان ایران در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ پی برده‌بودند. همچنین، هسته سخت رژیم و یا حزب پادگانی خامنه‌ای در یافته‌بودند که «جنبش ضد آپارتاید جنسیتی زنان ایران اگر تداوم پیدا کند در حداقل زمان ممکن می‌تواند بدل به جنبش فراگیر ضد آپارتایدی جامعه رنگین کمان ایران (اعم از جنبش‌های قومیتی و مذهبی و غیره) بشود». البته اعتلای جنبش‌های خلق کرد و خلق بلوچ در همین زمان مشتی نمونه خروار بود که رژیم مطلقه فقهاتی همچنان در بلوچستان و کردستان در حال پرداخت آن می‌باشند.

۷ - جایگاه رهبری و عملکرد جنبش زنان در پروسه چهار ماهه ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ نشان داد که در آینده هر گونه حرکت اعتراضی جنبشی و خیزشی در جامعه ایران در «خلأ جنبش زنان ایران»

و در «خلأ طرح مطالبات عدالت جنسیتی جامعه زنان ایران» محکوم به شکست خواهد بود. آن چنانکه، هر گونه حرکت جنبشی و خیزشی ضد آپارتاید جنسیتی، جنبش زنان ایران در خلأ حضور تمام‌قد «اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی)» امری عقیم و سترون می‌باشد، حتی اگر تمامی جنبش‌های قومیتی و مذهبی ضد رژیم مطلقه فقهاتی هم از جنبش ضد آپارتاید جنسیتی زنان ایران حمایت نمایند، هرگز جنبش زنان ایران نمی‌تواند «به‌صورت دموکراتیک و دینامیک و تکوین یافته از پایین» به تحول عظیم ساختاری سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در راستای عدالت جنسیتی و رهایی جامعه زنان ایران دست پیدا کنند.

باری، در اینجا می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که یکی از پیام‌های مهم ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران این بود که «جنبش زنان ایران و جنبش اردوگاه عظیم نیروی کار ایران (اعم از کارگری و کارمندی) دو جنبشی هستند که در جایگاه استراتژیک هر گونه حرکت تحول‌خواهانه ساختاری دینامیک سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی در جامعه ایران قرار دارند». همچنین ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ این پیام مهم را به‌همراه داشته است که «عامل اصلی شکست تمامی حرکت‌های

اعتراضی جنبشی و خیزشی که در طول سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا به امروز) یا خلأ دو مؤلفه‌ای جنبش زنان و جنبش اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) بوده است» و یا «خلأ یکی از این دو جنبش استراتژیک بوده است» یعنی برای مثال زمانی (مثل جنبش سبز ۸۸) «جنبش زنان بوده است، اما جنبش نیروی کار اردوگاه عظیم کارگری و کارمندی نبوده» و زمانی هم مثل «جنبش‌های مطالبه‌محور، جنبش‌های نیروی کار وجود داشته‌اند، اما جنبش زنان نبوده‌اند» و البته زمانی هم مثل سال ۵۷ «هم جنبش زنان ایران تمام‌قد حضور داشته است و هم جنبش نیروی کار، اردوگاه عظیم کارگری و کارمندی حضور داشته‌اند». در نتیجه همین امر باعث گردید تا جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، در عرصه مؤلفه سلبی بتوانند رژیم کودتایی و مستبد پهلوی را سرنگون کنند، هر چند که در عرصه مؤلفه ایجابی در سال ۵۷ شکست خوردند.

۸ - یکی دیگر از پیام‌های مهم ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ این بود که «قرار گرفتن جنبش زنان ایران در جایگاه رهبری این ابرحرکت اعتراضی، باعث گردید تا این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی «جوهر دموکراتیک و دموکراسی خواهانه یا آزادی خواهانه و یا فمینیستی» پیدا کند»، البته، معنای دیگر این حرف آن است که ابرحرکت اعتراض

ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ این پیام را هم به همراه داشته است که «لازمه هر گونه جنبش دموکراسی خواهانه و یا آزادی خواهانه در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، رهایی زن ایرانی از آپارتاید جنسیتی (۴۴ سال گذشته تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) می باشد». البته، «به صورت ایجابی و در چارچوب جنبش عدالت خواهانه جنسیتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه بزرگ ایران باید باشد، نه به صورت سلبی با شعار «زن، زندگی آزادی» (که به جز جوهر فمینیستی این شعار، فارغ از هر گونه جوهر ایجابی دموکراسی خواهانه می باشد) شاید بهتر باشد که موضوع را این چنین مطرح کنیم که ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ این پیام را به مردم ایران داده است که «دستیابی به دموکراسی نهادینه شده و تکوین یافته از پایین (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) تنها و تنها در گرو رهایی زن ایرانی از اسارت گذشته تاریخی و فرهنگی و سنت های اجتماعی و فقهاتی و غیره می باشد» و تا زمانی که زن ایرانی به رهایی نرسد، امکان دستیابی به دموکراسی نهادینه شده وجود ندارد.

۹ - یکی از پیام های دیگر ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به مردم ایران این بود که «مردسالاری در جامعه ایران تنها محدود به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و اسلام دگماتیست فقهاتی و حوزه های فقهی

نمی‌شود، بلکه این امر ریشه تاریخی و سنتی هزاران ساله جامعه ایران دارد؛ به عبارت دیگر، نباید چنین فکر کنیم که با رفتن رژیم مطلقه فقهاتی، «مردسالاری» هم در جامعه ایران ریشه کن می‌شود. بلکه برعکس باید عنایت داشته باشیم که حتی با رفتن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «مردسالاری، به عنوان یک اپیدمی» در جامعه ایران، همچنان پا بر جا خواهد بود. علی‌هذا، هر چند که مبارزه با مردسالاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باید جوهر سیاسی داشته باشد، اما هرگز و هرگز مبارزه با مردسالاری نهادینه شده تاریخی در مردان ایرانی توسط حرکت سیاسی و دستوری و مکانیکی تزریق شده از بالا از بین نمی‌رود، لازمه اصلی مبارزه با مردسالاری در جامعه ایران «دموکراتیزه کردن جامعه ایران» در کادر یک «تحول عظیم فرهنگی» آن هم به صورت «دینامیک تکوین یافته از پایین» می‌باشد. به بیان دیگر هر چند مردسالاری نظم حاکم بر جامعه ایران از طریق سیاسی (توسط نفی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) قابل حذف و نفی می‌باشد، بدون تردید مبارزه با مردسالاری نهادینه شده در روانشناسی مردان جامعه ایران، بدون تحول همه جانبه و عمیق فرهنگی (آن هم با فرهنگ دموکراتیک) در راستای دموکراتیزه کردن جامعه ایران، به صورت دینامیک و تکوین یافته از پایین امکان پذیر نمی‌باشد. نباید فراموش کنیم که تا زمانی که نتوانیم

به‌صورت دموکراتیک، توسط تحول عمیق فرهنگی و دموکراتیزه کردن جامعه ایران از پایین مردسالاری را ریشه کن نماییم، حتی اگر موفق هم بشویم که مردسالاری از بالا توسط نفی رژیم مطلقه فقهاتی از بین ببریم، در فرایند بعدی این مردسالاری در جامعه بزرگ و رنگین ایران قابل‌بازتولید حتی در عرصه سیاسی و قضائی و تقنین و حقوقی و غیره، می‌باشد. لازم به ذکر است که وقتی که اورینا فالاجی از شاه سابق در باره رویکرد او نسبت به زنان پرسید، شاه سابق گفت: «زن‌ها ناقص‌العقل‌اند و باید در خانه به‌مانند و به شوهرهای‌شان سرویس بدهند». او در تبیین این رویکرد انحرافی خودش، به اورینا فالاجی می‌گوید: «حتی آسپه‌های بزرگ جهان هم مرد هستند نه زن». این رویکرد انحرافی شاه سابق بیش از آنکه «ریشه طبقاتی و یا فقهاتی داشته‌باشد، ریشه مردسالارانه داشته است که در جامعه بزرگ ایران امری نهادینه شده می‌باشد». علی‌ایحال، در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که تا زمانی که نتوانیم توسط یک تحول عظیم دینامیک تکوین یافته از پایین «فرهنگی» در جامعه ایران، به تحول عظیم ساختاری «اجتماعی» دست پیدا کنیم، هرگز نخواهیم توانست «ریشه‌های مردسالاری» در جامعه ایران را دچار تحول بکنیم. بر این مطلب بیافزاییم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان، چه در فاز

عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام) بر این باور بوده و هستیم که هرگز و هرگز در جامعه ایران نمی‌توان «از طریق انقلاب سیاسی، از بالا انقلاب اجتماعی کرد». بلکه برعکس در رویکرد ما، «تنها مسیر و مکانیزم انقلاب اجتماعی در جامعه ایران، از طریق تحول عظیم ساختار فرهنگی دینامیک امکان‌پذیر می‌باشد.»

باری، رویکرد ۴۶ ساله ما (از خرداد ۱۳۵۵ تا به امروز) پیوسته و علی‌الدوام این بوده و این هم هست (باز هم در اینجا تکرار می‌کنیم و از تکرار خود هرگز خسته نمی‌شویم) که «در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بدون دموکراسی فرهنگی یا دموکراتیزاسیون کردن جامعه، توسط تحول عمیق و همه‌جانبه فرهنگی تکوین یافته از پایین (آن هم توسط «اسلام تطبیقی بازسازی‌شده دارای جوهر دموکراتیک» در ادامه راه معلمان کبیرمان محمد اقبال لاهوری و شریعتی) نه امکان دموکراتیزاسیون کردن جامعه ایران وجود دارد و نه امکان تحقق انقلاب اجتماعی دینامیک تکوین یافته از پایین می‌باشد و نه امکان انقلاب سیاسی بر پایه جامعه مدنی جنبشی فراگیر خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین وجود دارد و نه امکان تحقق دموکراسی، دموکراتیزه شده تکوین یافته از پایین هست و نه

امکان دموکراسی اقتصادی یا سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای، (توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک ثروت و قدرت و اطلاعات) وجود دارد». جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته پیوسته و علی‌الدوام معتقد به هر گونه «تحول سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی» تنها از طریق «دموکراتیک و اجتماعی تکوین یافته از پایین بوده است، نه از بالا» (آن چنانکه دکتر محمد مصدق باور داشت) و برای انجام این مهم بوده است که در ۴۶ سال گذشته بر «استراتژی آگاهی‌بخش» و شعار: «آگاهی، آزادی، برابری» تکیه کرده‌ایم، نه بر «استراتژی کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی آن هم از بالای سر مردم ایران» و پیوسته در طول ۴۶ سال گذشته «بر حرکت از پایین، به جای حرکت از بالا و بر احزاب افقی تکوین از پایین تأکید داشته‌ایم، نه بر احزاب عمودی تکوین یافته از بالا» و بر «رویکرد جنبشی (آن هم در شکل دینامیک خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین) باور داشته‌ایم، نه بر حرکت‌های جنبشی و تحزب‌گرایانه تکوین یافته از بالا» و باز «بر تقدم انقلاب اجتماعی نسبت به انقلاب سیاسی و انجام انقلاب اجتماعی، توسط تحول دینامیک فرهنگی تکوین یافته از پایین به جای تکیه بر انقلاب سیاسی و تقدم کسب قدرت سیاسی آن هم توسط نخبگان قبل از انقلاب اجتماعی و انقلاب عمیق

فرهنگی تکوین یافته از پایین باور داشته‌ایم؛ و خلاصه اینکه، در طول ۴۶ سال گذشته پیوسته و علی‌الدوام «خود را تنها پیشگام (با تعریف «کونوا مع الناس و لا تکونوا مع الناس - با مردم بودن اما با مردم نشدن که معنای پوپولیسم است») دانسته‌ایم نه پیشاهنگ نخبه‌گرایانه (چریکی یا ارتش خلقی یا تحزب‌گرایانه لنینیستی) و نه پیشرو انتزاعی روشنفکرانه (آن چنانکه در ۱۵۰ سال گذشته روشنفکران ایرانی گرفتار این ورطه شده‌اند و در آخر هم گفته‌اند فسانه‌ای و در خاک شدند). در طول ۴۶ سال گذشته گفته‌ایم و امروز هم باز تکرار می‌کنیم که عامل شکست ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه در جامعه ایران (از آغاز تاکنون این بوده و این هم هست که بدون استثنا) اینکه همه آن‌ها می‌خواستند «از طریق انقلاب سیاسی و کسب قدرت از بالا به انقلاب اجتماعی و انقلاب اقتصادی و انقلاب فرهنگی و دموکراسی دست پیدا کنند» که البته شکست خوردند؛ و با تکرار این رویکرد در آینده توسط نخبه‌ها مطمئن باشیم که اگر صد بار دیگر هم باز از بالا انقلاب بکنیم، باز هم شکست خواهیم خورد.

۱۰- از خودویژگی‌های بزرگ ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ این بود که توانست پس از ۴۴ سال، برای اولین بار زن ایرانی را به «عنوان فاعل و عامل اجتماعی» وارد صحنه مبارزه ضد استبدادی و

ضد آپارتایدی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بکند. بی تردید، با ورود زن ایرانی به عنوان فاعل و عامل اجتماعی، توسط ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ همه استانداردهای حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) مورد بازسازی مجدد قرار گرفتند. چراکه با ورود زن ایرانی به «عنوان فاعل و عامل اجتماعی، در صحنه جامعه‌سازانه» باعث گردید که:

اولاً شعار جنبش زنان ایران از صورت لیبرال فمینیستی گذشته، وارد فرایند پراکسیس سیاسی - اجتماعی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه، با شعار: «زن، آزادی، برابری» گردید.

ثانیاً برای اولین بار در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، جنبش زنان ایران در برابر یک‌دو راهی بزرگ قرار گرفتند، اینکه یا در جایگاه رهبری حرکت‌های اعتراضی - سیاسی جامعه ایران قرار گیرند و یا اینکه محو و نابود بشوند که البته جنبش زنان ایران آیتم اول یعنی حضور میدانی در جایگاه رهبری این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی را انتخاب کردند، آن هم به صورت دموکراتیک خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین و مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه

سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ.

ثالثاً مهم‌ترین ضعف جنبش زنان ایران در طول ۴۴ سال گذشته این بوده است که «با گفتمان‌های گوناگون و متفاوت و مختلف می‌خواستند جنبش مطالبه‌محور خودشان را به جلو ببرند که البته شکست خوردند».

چراکه گفتمان‌های گوناگون داشتن در عرصه یک جنبش ضد آپارتایدی و ضد استبدادی و رهائی‌بخش خود یک آفت بزرگ می‌باشد که باعث پراکندگی و تفرقه و تشتت کنش‌گران جنبش زنان ایران در طول ۴۴ سال گذشته شده است و حاصلی جز سکتاریست و دنباله‌روی و تکیه بر رهبری بیرون از جنبش زنان از اصلاح‌طلبان حکومتی تا لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین در اشکال مختلف خود آن نداشته است؛ اما برعکس تحول بزرگی که در این رابطه در عرصه گفتمان‌سازی یا گفتمان‌گرایی برای جنبش زنان ایران توسط پروسه چهار ماهه ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به وجود آمد، «جایگزین شدن گفتمان واحد» در جنبش زنان ایران، به‌جای «تعدد و تفرقه و گوناگونی گفتمان‌گرایی ۴۴ سال گذشته بود»؛ که البته این مهم باعث گردید، «تا انرژی عظیم کنش‌گران جنبش زنان ایران (برای اولین بار در طول ۴۴ سال گذشته) به‌صورت متمرکز در پراکسیس سیاسی - اجتماعی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به‌صورت انفجاری آزاد بشود».

همچنین، این «وحدت‌گفتمانی» کنش‌گران جنبش زنان ایران در بستر ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ باعث گردید تا زن ایرانی به این واقعیت دست پیدا کند که «از تجربه گذشته» (حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ سال گذشته جامعه ایران) تنها باید «درس آموخت» نه اینکه بخواهیم «آینده جامعه ایران را در گذشته بسازیم» به‌بیان‌دیگر «آینده جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران باید در آینده به‌صورت کنکرت و دینامیک همه‌جانبه با رهبری جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین ساخت، نه به‌صورت استاتیک تزریق شده از خارج از جنبش زنان و نه با توسل به ارواح مردگان، بلکه با تکیه بر آینده‌سازان امروز جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران.»

همچنین وحدت‌گفتمانی در جنبش زنان ایران در پروسه ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ باعث گردید که جنبش زنان ایران در طول ۴۴ سال گذشته برای اولین بار بتوانند «مطالبات مدنی و سیاسی و حقوقی و تاریخی خودشان» را در سطح «مطالبات جامعه بزرگ ایران» توسط یک مبارزه عظیم ضد استبدادی بر علیه رژیم مطلقه فقه‌حاکم به نمایش بگذارند؛ بنابراین، توسط همین وحدت‌گرایی در عرصه گفتمان جنبش زنان ایران در این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی بود که باعث گردید، «سه رویکرد اسلام‌گرایانه سوسیالیستی

و سکولاریسم یا لیبرال فمینیستی و پراگماتیستی» درون جنبش زنان ایران به صورت میدانی و در بستر یک پراکسیس سیاسی - اجتماعی عظیم به وحدت برسند. اضافه کنیم که وحدت‌گرایی در گفتمان، در جنبش زنان ایران (در بستر ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) در تحلیل نهایی با شعار «زن، زندگی، آزادی» وام گرفته از جنبش زنان روزثاوا و عبدالله اوجلان مادیت پیدا کرد؛ و همین امر هم باعث گردید تا این «شعار به صورت پرچم و هویت این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی درآید». در این رابطه باور ما بر این امر قرار دارد که هر چند شعار «زن، زندگی، آزادی» یک شعار عام و کلی و انطباقی و وارداتی بود، ولی هرگز نباید فراموش کنیم که این شعار یک فونکسیون و کارکرد عظیم هم در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ داشت و آن اینکه، این شعار نه تنها توانست در حداقل زمان ممکن فراگیر بشود و نه تنها این شعار در حداقل زمان ممکن توانست جوهر زنانه این ابرحرکت اعتراض ملی را به نمایش بگذارد و نه تنها این شعار توانست جنبش ضد آپارتایدی را در حداقل زمان از صورت منطقه‌ای بدل به صورت ملی بکند و در ادامه آن توانست چهره جهانی به این ابرحرکت اعتراض ضد آپارتاید جنسیتی ببخشد، از همه مهمتر اینکه «این شعار در حداقل زمان ممکن توانست در عرصه جنبش زنان

ایران بدل به یک گفتمان برای جنبش زنان و حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بشود و توانست برای اولین بار به داستان فاجعه‌بار تشنت گفتمانی در جنبش زنان ایران پایان بدهد و وحدت گفتمانی در جنبش زنان ایران ایجاد نماید.»

رابعاً ورود زن ایرانی به‌عنوان فاعل و عامل اجتماعی در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ باعث گردید که جنبش زنان ایران بتوانند برای همیشه این واقعیت بزرگ را برای همگان روشن سازند که جنبش زنان ایران «بلا واسطه یک جنبش سیاسی می‌باشد، نه یک جنبش مطالباتی فمینیستی تک مؤلفه‌ای»؛ و نشان دادند که «موضوع زن در جامعه ایران در تحلیل نهایی یک موضوع سیاسی است، نه یک موضوع صرف مدنی و اجتماعی»؛ و نشان دادند که مبارزه با حجاب اجباری و تحمیلی ۴۴ ساله گذشته رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، اگر «با شعار دموکراتیک، حق آزادی در انتخاب پوشش، برای همه زنان ایران صورت بگیرد» (نه با شعار «کشف حجاب» و «آتش زدن روسری» رضاخان میرپنج که لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین به آن دامن می‌زدند) یک «امر سیاسی است، نه یک امر مدنی صرف» آن چنانکه لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین مطرح می‌کنند؛ و نشان دادند که تبعیض و ستم جنسیتی تحمیلی ۴۴ سال گذشته رژیم مطلقه فقه‌ای

بر جامعه زنان ایران، باعث «همبستگی و درد مشترک و فریاد مشترک» کنش‌گران جامعه زنان ایران شده‌است؛ و نشان دادند که در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «انقلاب و تحول عظیم اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، بدون مشارکت همه جانبه جامعه بزرگ زنان ایران به وجود نمی‌آید»؛ و نشان دادند که حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران «اولین حقوق زن است» و مطالبات زنان ایران در این شرایط «یک کل به هم پیوسته می‌باشد» که نباید از هم جدا بکنیم؛ و نشان دادند که «مبارزه با تحمیل حجاب یا پوشش اجباری حکومتی چه به صورت کشف حجاب سرنیزه‌ای رضا خانی باشد و چه به صورت حجاب تحمیلی سرنیزه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حلقه مشترک تمامی ستم‌ها و تبعیض‌های جنسیتی تحمیلی بر جامعه زنان ایران می‌باشد»؛ و نشان دادند که «جنبش فمینیستی در جامعه ایران به معنای «تساوی دو جنس مرد و زن است» نه به معنای «برتری جنس زن نسبت به جنس مرد» (آن چنانکه لیبرال فمینیست‌های مغرب زمین تبلیغ می‌کنند)؛ و نشان دادند که «جنبش واقعی زنان ایران در شرایطی شکل می‌گیرد که حرکت‌های پراکنده اعتراضی زنان ایران بتوانند به تشکل مستقل سراسری درون‌زای با رهبری جمعی تکوین یافته از پایین مادیت پیدا کنند»؛ و نشان دادند که در ۴۴ سال گذشته، «استبداد مطلقه فقهاتی

حاکم عامل اصلی بازتولید تبعیض و آپارتاید جنسیتی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بوده است؛ و نشان دادند که علت و دلیل اینکه در جامعه امروز ایران، «پروسه حرکت‌های اعتراضی روندی رو به زنانه شدن چهره آنها دارد، این است که مبارزه با سیستم آپارتایدی تو در توی تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، اولین خاک‌ریزی است که در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید توسط کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی مردم ایران به چالش کشیده شود و تا زمانی که خاک‌ریز سیستم آپارتاید تو در توی حاکم به چالش کشیده نشود، امکان موفقیت حرکت‌های اعتراضی در فرایند بعدی وجود ندارد.»

نشان دادند که «اسلام بازسازی‌شده تطبیقی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، نقش محوری در فرهنگ‌سازی ضد آپارتایدی و ضد زن‌ستیزی رژیم مطلقه فقهاتی دارد و هرگز بدون اسلام تطبیقی بازسازی‌شده، امکان فرهنگ‌سازی در جامعه ایران به صورت دینامیک وجود ندارد؛ و نشان دادند که هرگز «با گفتمان اسلام فقهاتی نمی‌توان زن ایرانی را در مسیر رهایی از تبعیض جنسیتی و یا آپارتاید جنسیتی تحمیلی ۴۴ ساله گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار داد»؛ و نشان دادند که «مطالبات مدنی یا اجتماعی و مطالبات سیاسی جنبش زنان ایران، در این شرایط دو روی یک سکه می‌باشند که تفکیک آنها از

همدیگر، باعث سترون شدن حرکت مطالباتی هر دو بخش می‌شود؛ و نشان دادند که در جامعه امروز ایران «تلاش عدالت‌خواهانه زنان ایران برای «کسب حقوق برابر با مردان» بدل به یک جنبش فراگیر شده‌است»؛ و نشان دادند که با «عمده کردن مبارزه با حجاب اجباری هرگز نمی‌توان به «مبارزه برابری طلبانه حقوقی» (عدالت‌خواهانه جنسیتی) جنبش زنان ایران دست پیدا کرد»؛ و نشان دادند که «وظیفه کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش) «در مبارزه علیه همه تبعیض‌های جنسیتی و قومیتی و مذهبی و غیره و مشارکت در مبارزه زنان برای رهایی از قید و بندهای مردسالارانه و محدودیت‌های حقوقی و سیاسی و اجتماعی اسارت‌بار تحمیلی گذشته» تعریف می‌شود؛ و نشان دادند که در ۴۴ سال گذشته، «هیچ عرصه‌ای از زندگی زنان ایران از دست‌اندازی و تهاجم سازمان یافته فرهنگی و پلیسی، دستگاه‌های بیست و چندگانه سرکوب زنان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از خانه و رختخواب و پوشش لباس گرفته تا خیابان و مدرسه و دانشگاه و آموزش و کارخانه و محیط‌های ورزشی و فرهنگی و تا عرصه‌های مشارکت سیاسی) مصون نمانده‌است؛ و نشان دادند که در طول ۴۴ سال گذشته، «اجباری کردن حجاب بر زن ایرانی (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به معنای «اعلام جنگ علنی رژیم مطلقه

فقاہتی حاکم با جامعه زنان ایران بوده است؛ و نشان دادند که زنان ایران در پروسه مبارزه ۴۴ ساله خود، اکنون به این واقعیت بزرگ دست پیدا کرده‌اند که «جامعه زنان ایران (به‌عنوان بخشی از جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) دستیابی به مطالبات مدنی یا اجتماعی و سیاسی و حقوقی آنها در گرو دستیابی کل جامعه بزرگ ایران به مطالبات دموکراتیک و مشترک می‌باشد»؛ و نشان دادند که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش) باید عنایت داشته‌باشند که «در جامعه فقه‌زده و سنت‌زده و استبدادزده امروز ایران، شعار رهایی زن ایرانی به‌معنای رفع هر گونه ستم و تبعیض و بر افتادن نظام مردسالاری در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک، قدرت و ثروت و اطلاعات) در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد.»

نشان دادند که مهم‌ترین آفت و آسیبی که امروز جنبش زنان ایران را تهدید می‌کند، اینکه در چارچوب گفتمان لیبرال فمینیستی خارج‌نشین‌ها، «با مطلق کردن خواست‌های روبنایی، آن‌ها را گرفتار تقلیل‌گرایی صرف جنسیتی بکنند»؛ و نشان دادند که رژیم مطلقه فقاہتی حاکم در ۴۴ سال گذشته (در چارچوب اسلام دگماتیست فقاہتی) به‌صورت هدفمند و برنامه‌ریزی‌شده، در تمامی عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی

و زندگی خصوصی زنان ایران را به شهروندان درجه‌دو تبدیل کرده است و نشان دادند که جنبش زنان ایران در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «حتی فراتر از رفع تبعیض‌های جنسیتی رفته و وارد فرایند آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه و عدالت‌طلبانه (برابری‌طلبانه) در کل جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران شدند»؛ و نشان دادند که «جنبش زنان ایران در این شرایط نقش «گرانی گاه در پیوند تمامی شاخه‌های جنبش‌های مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دارند»؛ و نشان دادند که هرگز کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش خود در جامعه ایران) «نمی‌توانند بدون طرح ضرورت برابری زن و مرد و رفع تبعیض جنسیتی در جامعه ایران»، سخن از «دموکراسی مستقیم» یا «دموکراسی مشارکتی» و یا «دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی» بگویند.

«جنیش نافرمانی مدنی»

یا

«مقاومت اجتماعی»

در برابر حجاب اجباری

بی‌شک یکی از دستاوردهای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی پاییز ۱۴۰۱ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران» است، البته هر چند در دست‌یابی جامعه زنان ایران به این حق و حقوق دموکراتیک خود جنبش ضد حجاب اجباری جامعه زنان ایران از فردای انقلاب ضد استبدادی ۲۲ بهمن ۵۷ (از نیمه دوم اسفندماه ۵۷) به مناسبات «روز جهانی زن» شروع شد ولی (به‌غیر از دو ماه اول که مبارزه ضد حجاب اجباری جنبش زنان ایران صورت جمعی و میدانی داشت) در طول بیش از چهار دهه ماقبل ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی پاییز ۱۴۰۱ مبارزه جنبش زنان ایران با حجاب اجباری:

اولاً صورت «زنانه صرف» داشت.

ثانیاً صورت «فردی و حداکثر به صورت جنبش نافرمانی مدنی» داشته است که البته «خود مکانیزم مبارزه جنبش نافرمانی مدنی زنان ایران هم در طول چهار دهه صورت فردی اما فراگیر داشته است.»

ثالثاً مشارکت جامعه زنان ایران در مبارزه جنبش زنان با حجاب اجباری «صورت طبقاتی» پیدا کرده بود یعنی «تنها زنان بخشی از طبقه بورژوازی و بخشی از طبقه متوسط شهری» در آن مبارزه با حجاب اجباری مشارکت می‌کردند و بقیه جامعه بزرگ زنان ایران (از جمله «زنان زحمتکش و کارگر شهر و روستا») نسبت به آن جنبش ضد حجاب اجباری بی‌تفاوت بودند به طوری که حتی در سال‌های ۵۷ تا ۵۹ هم «تمامی جریان‌های مارکسیستی جوهر مبارزه ضد حجاب اجباری را بورژوایی تعریف می‌کردند» و نه تنها از آن حمایت نمی‌کردند بلکه حرکت آن جنبش را هم محکوم می‌کردند.

پر واضح است که «علت موضع‌گیری منفی گروه‌های مارکسیستی با هر گونه مبارزه دموکراتیک (از جمله مبارزه با حجاب اجباری که بدون تردید از آغاز الی الان یک مبارزه دموکراتیک جنبش زنان ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است)» در جامعه ایران (حداقل تا قبل از فروپاشی و شکست مارکسیسم حزب - دولت جهانی) به خاطر «مطلق

کردن مبارزه طبقاتی در رویکرد آنها بوده است» که در نتیجه همین «مطلق کردن مبارزه طبقاتی باعث می‌شد که قبل از همه مبارزات دموکراتیک و دموکراسی‌خواهانه در پای مبارزه صرف طبقاتی آنها ذبح بشود»، البته در فرایند شکست و فروپاشی مارکسیست حزب - دولت و «ساکن شدن مارکسیست‌های ایرانی در کشورهای غربی متروپل سرمایه داری رفته رفته در بعضی از این مارکسیست‌های خارج‌نشین ایرانی در این رابطه تحولی صورت گرفت و بعضی از آنها از مطلق کردن مبارزه طبقاتی و ایدئولیزه و قدسی کردن طبقه کارگر و شیفتگی نسبت به این طبقه دست برداشتند». لازم به ذکر است که «این بار آنها از موضع چپ چپ استالینی گذشته خود به موضع راست راست لیبرالیستی سقوط کردند» هرچند که «نظریه‌پردازان رادیکال مارکسیستی خارج‌نشین این‌ها در طول سه دهه گذشته تلاش کرده‌اند تا در فاز جدید حرکت مارکسیستی خود (برعکس اعتقادات مارکسیستی - استالینی گذشته خود) به دموکراتیزه یا لیبرالیزه کردن مفاهیم نظری مارکسی خود پردازند» که البته باز هم آب در هاون کوبیدن می‌باشد چراکه در همان پله اول «دیکتاتوری پرولتاریا که مارکس در آثار خود ۱۹ بار بر آن تأکید می‌کند کمیت‌شان لنگ می‌شود.»

بر این مطلب بیافزاییم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷

سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۵۵ الی الان) چه در فاز سازمانی و یا عمودی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که «طبقه کارگر ایران به‌صورت بالقوه و به‌علت اگراندیسمان شدن شدت استثمار در نظام سرمایه داری نفتی و رانتی و حکومتی حاکم بر این طبقه آن‌ها می‌توانند جزء نیروهای تحول‌خواه و تحول‌طلب جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بشوند و در صورت داشتن شرایط ذهنی مناسب (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و غیره) جنبش کارگری ایران می‌تواند با جنبش‌های دموکراتیک اجتماعی مردم ایران (اعم از جنبش معلمان، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و دانش‌آموزی و غیره) پیوند تنگاتنگ پیدا کند و حتی تا جایگاه رهبری جنبش‌های دموکراتیک جامعه بزرگ ایران صعود بکنند» ولی در این رابطه با تاسی از اندیشه‌های معلم کبیرمان شریعتی پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده‌ایم که «مطلق کردن مبارزه طبقاتی و ایده‌الیزه و قدسی کردن طبقه کارگر نه‌تنها باعث منفرد و سکتاریسم طبقه کارگر نسبت به جنبش‌های دموکراتیک جامعه بزرگ ایران می‌شود و نه‌تنها مطلق کردن مبارزه طبقاتی و قدسی کردن طبقه کارگر عاملی جهت جایگزین شدن حزب کمونیست نخبگان به‌جای طبقه کارگر در حاکمیت و حکومت می‌شود

و نه تنها هرگز طبقه کارگر به صورت یک طبقه برای خود نمی تواند در جامعه رهبری سیاسی و اقتصادی در دست بگیرد بلکه مهمتر از همه اینکه در چنین صورتی اولین گروهی و طبقه‌ای که در پای حزب کمونیستی ذبح می شود خود طبقه کارگر می باشد.»

علی ایحال روشنفکران مارکسیستی هنوز هم نتوانسته اند به این حقیقت بزرگ دست پیدا کنند و لهذا همچنان «در قرن بیست یکم بزرگ ترین بحران مارکسیست های جهان بحران تئوریک و ایدئولوژیک می باشد» و بی تردید همین بحران تئوریک و ایدئولوژیک باعث گردیده است که «در قرن بیست یکم برعکس قرن نوزدهم و بیستم ما به تعداد روشنفکران مارکسیستی انواع گوناگون مارکسیسم داریم». پر روشن است که حاصل این تشتت در تئوری های مارکسیستی تفرقه مارکسیست ها می باشد که نماد عینی این تفرقه امروز در میان مارکسیست های خارج نشین ایرانی شاهدیم.

رایعاً «مبارزه جنبش زنان ایران با حجاب اجباری تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ به لحاظ نظری و ذهنی صورت دینامیک درونزا نداشته است بلکه برعکس متأثر از جریان های خارج نشین بوده است، زیرا آنها به دنبال آن بودند تا از جنبش زنان ایران بر علیه حجاب اجباری نردبانی برای کسب قدرت از بالای سر مردم پیدا کنند». مع هذا همین «برون گرایی

کنش‌گران جنبش زنان ایران در داخل کشور باعث گردید که جنبش زنان ایران در عرصه میدانی صورت انفرادی پیدا کند». به‌طوری‌که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که تا «قبل از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ به‌غیر از چند راه‌پیمایی (از اسفند ۵۷ تا اردیبهشت ۵۸) حتی یک تجمع میدانی صد نفره در داخل کشور از کنش‌گران جنبش زنان ایران شاهد نبودیم». به‌عنوان مثال در «مبارزه ضد حجاب اجباری دختران خیابان انقلاب (قبل از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶) شاهد بودیم که به‌علت اینکه آن مبارزه ریشه بیرونی داشت و صورت مکانیکی پیدا کرد در طول دو ماهی که دوام داشت همه به‌صورت فردی انجام گرفت و همین حرکت فردی آنها باعث بن بست مبارزه دختران خیابان انقلاب شد». البته مبارزه‌های دیگر جنبش زنان بر علیه حجاب اجباری مثل «مبارزه یواشکی» و یا «چهارشنبه سفید» هم باز به همین علت به بن بست رسیدند ولی با اعتلای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی مردم ایران از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ پس از (مراسم خاکسپاری مهسا امینی در سقز) جرقه قتل حکومتی مهسا امینی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر انبار باروت شرایط عینی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی جامعه بزرگ ایران طرحی نو در سپهر جامعه بزرگ ایران افکنده شد و برای «اولین بار در تاریخ حیات جنبشی و خیزشی جامعه بزرگ و رنگین کمان

ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۱) مبارزه ضد آپارتایدی جوهر و موضوع ابرحرکت ترکیبی خیزشی و جنبشی ضد استبدادی پاییز ۱۴۰۱ گردید.»

از آنجایی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته بر سیستم تو در توی آپارتایدی (اعم از آپارتاید جنسیتی و آپارتاید قومیتی و آپارتاید مذهبی و غیره) استوار شده است و بی شک به چالش کشیده شدن این سیستم تو در توی آپارتایدی برای اولین بار در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط کنشگران ابرحرکت ترکیبی خیزشی - جنبشی پاییز ۱۴۰۱ باعث گردید که (برعکس حرکت‌های خیزشی - جنبشی سه دهه گذشته که یا مانند جنبش سبز جوهر آزادی خواهانه صرف داشتند و یا مانند خیزش‌ها و جنبش‌های دیگر که جوهر فقرستیزانه و برابری طلبانه داشتند) این ابرحرکت اعتراضی ترکیبی خیزشی - جنبشی ضد آپارتایدی «جوهر رهائی بخش» پیدا کند. لذا از آنجایی که در این «مبارزه رهائی بخش ضد آپارتایدی جنبش ضد آپارتاید جنسیتی در اولویت قرار گرفته بود همین امر باعث گردید که از همان آغاز شکل گیری این ابرحرکت خیزشی - جنبشی جنبش زنان ایران در رهبری آن قرار بگیرند». مع الوصف «قرار

گرفتن جنبش زنان ایران در جایگاه رهبری این ابرحرکت خودبه‌خود باعث ایجاد یک تحول عظیم در جنبش زنان ایران شد» زیرا:

یک - جنبش زنان ایران در عرصه میدانی (پس از تظاهرات زنانه اسفند ۵۷ و اردیبهشت ۵۸) برای «اولین بار صورت جمعی پیدا کرد.»

دو - مبارزه ضد حجاب اجباری جنبش زنان پس از چهار دهه در این ابرحرکت خیزشی - جنبشی «صورت ضد آپارتایدی و رهایی بخش پیدا کرد.»

سه - برای اولین بار جنبش زنان ایران پس از چهار دهه مبارزه شعار واحد «زن، زندگی، آزادی» پیدا کردند. قابل ذکر است که تا قبل از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ جنبش زنان ایران علاوه بر اینکه حرکت‌های مختلف میدانی داشتند، دارای شعارهای متکثر بودند که هر گروه از زنان به دنبال شعار خاص خودشان بودند. در نتیجه همین امر باعث تکثر و پراکندگی در جنبش زنان در طول بیش از چهار دهه ماقبل ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ شده بود؛ اما تحول عظیم این ابرحرکت در این رابطه این بود که برای اولین بار جنبش زنان ایران «توانست به شعار واحدی دست پیدا کند.» چهار - مهمتر از شعار واحد «زن، زندگی، آزادی» برای جنبش زنان در این ابرحرکت اعتراضی اینکه خود شعار «زن، زندگی، آزادی» بدل به «مانیفست» این ابرحرکت اعتراضی گردید.

پنج - مانیفست شدن شعار «زن، زندگی، آزادی» برای ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی پاییز ۱۴۰۱ باعث گردید تا این ابرحرکت اعتراضی «علاوه بر جوهر رهائی‌بخش از جوهر دموکراتیک و دموکراسی‌خواهانه هم برخوردار شود.»

شش - حضور جنبش زنان در جایگاه رهبری این ابرحرکت اعتراضی اگر چه در فاز اول آن (از ۲۶ شهریور تا ۹ مهرماه ۱۴۰۱) که حرکت «جوهر خیزشی داشت نه جنبشی»، جنبش زنان فاقد سازماندهی و تشکیلات بودند و همچنان به صورت توده‌های بی‌شکل و متمیزه در کنار هم قرار گرفته‌بودند، از نهم مهرماه ۱۴۰۱ به بعد با ورود جنبش‌های اجتماعی (اعم از جنبش دانشجویی، دانش‌آموزی، جنبش معلمان، جنبش کارگری و...) «جنبش زنان ایران بدون اینکه جایگاه رهبری خود در این ابرحرکت اعتراضی از دست بدهند در جنبش دانشجویی، جنبش دانش‌آموزی، جنبش معلمان، جنبش کارگری و غیره ذوب شدند» علی‌احمال همین ذوب شدن جنبش زنان در جنبش اجتماعی در فاز دوم (از نهم مهرماه به بعد) باعث گردید تا کنش‌گران زن در کنار کنش‌گران مرد جنبش‌های اجتماعی از حداقل سازماندهی دینامیک تکوین یافته از پایین برخوردار بشوند.

هفت - «سازمان‌یابی حداقلی جنبش زنان در فاز دوم ابرحرکت اعتراضی

بسترساز آن گردید تا جنبش زنان از حداقل رهبری جمعی درون زای تکوین یافته از پایین هم برخوردار بشوند» که همین حداقل «رهبری جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین در کنار حداقل آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی دینامیک باعث گردید که برای اولین بار جنبش زنان داخل کشور به‌صورت نسبی از استقلال دینامیک در برابر جریان‌های اصلاح‌طلبانه حکومتی داخل کشور و جریان‌های خارج‌نشین از چپ چپ تا راست راست که تا آن زمان بر جنبش زنان ایران از بالا سوار بودند و به‌عنوان سیاهی‌لشکر و نردبان قدرت از آنها استفاده می‌کردند رهایی پیدا کنند.»

باری این همه باعث گردید تا ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ برعکس حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۱) بیش از همه آنها دوام و استمرار پیدا کند و باعث گردید که این ابرحرکت حتی پس از سرکوب دستاوردهای ماندگاری از خود به‌جا گذارد که از مهم‌ترین آنها «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران است» که این دستاورد بیش از همه دستاوردهای آن ابرحرکت «مشروعیت» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشید. علی‌هذا به همین دلیل است که با اینکه نزدیک ۹ ماه از سرکوب آن ابرحرکت اعتراضی می‌گذرد

رژیم مطلقه فقهاتی پیوسته و علی‌الدوام تلاش می‌کند تا قبل از همه دستاورد «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران را به چالش بکشد» چرا از نظر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم:

اولاً «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران باعث می‌گردد تا یکی از اصول رکین اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی حوزه‌های دگماتیست فقهی به چالش کشیده شود». مع‌الوصف همین به چالش کشیده شدن اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی باعث به چالش کشیده شدن مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گردد.

ثانیاً حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران باعث می‌گردد تا «نماد مذهب فقهاتی سیطره رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه ایران از بین برود و زن ایرانی در کنار مرد ایرانی به‌دنبال برابری حقوق زن و مرد در تمامی عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حقوقی حاصل بشود» در آن صورت نه‌تنها از اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی حوزه‌های دگماتیست فقهاتی چیزی باقی نخواهد ماند بلکه از «مشروعیت و موجودیت و مقبولیت» رژیم مطلقه فقهاتی هم چیزی باقی نخواهد ماند.

علی‌ایحال به همین دلیل است که «رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۹ ماهه گذشته با روش‌های مختلف به‌دنبال به چالش کشیدن دستاورد

حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران است». البته با روش‌های گوناگونی که در اینجا به طرح آن‌ها می‌پردازیم.

۱ - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آغاز تلاش می‌کرد تا به صورت غیرمستقیم برای تحمیل حجاب اجباری گشت سرکوب‌گر ارشاد را مجدداً راه اندازی کنند. لازم به ذکر است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از بعد از قتل حکومتی مهسا امینی و اعتلای ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی مجبور شد تا گشت ارشاد را تعطیل نماید.

۲ - روش دیگر رژیم مطلقه حاکم در جهت به چالش کشیدن دستاورد حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه جامعه زنان ایران اینکه آن چنانکه عفو بین‌المللی طی گزارشی در ۲۶ ژوئیه ۲۰۲۳ (۴ مرداد ۱۴۰۲) اعلام کرد «مقامات رژیم ایران روش‌های ظالمانه پلیسی و سرکوب شدید زنان و دختران ایرانی را به دلیل سرپیچی از قوانین تحقیرآمیز حجاب اجباری دو برابر کرده‌اند زیرا زنان بی‌شماری از دانشگاه‌ها تعلیق یا اخراج شده‌اند و از شرکت در امتحانات نهایی و از دسترسی به خدمات بانکی و حمل و نقل عمومی محروم کرده‌اند. صدها کسب کار به اجبار تعطیل شده‌اند.»

۳ - مدارس دخترانه را مورد «حملات شیمیایی» قرار دادند.

۴ - رژیم با قرار دادن نیروهایش در مراکز خرید «مانع از ورود زنان

بی‌حجاب به آن مراکز شده است.»

۵ - چند میلیون پیامک جهت تهدید برای زنان بی‌حجاب ایرانی فرستاده شده است.

۶ - جهت تحریک کارکنان فروشگاه‌ها علیه زنان بی‌حجاب «فروشگاه‌های کوچک و بزرگ را در بسیاری از شهرها به اتهام رعایت نشدن حجاب در آنها پلمپ کردند.»

۷ - تحریک گرایش مردسالارانه و پدرسالارانه در جامعه جهت قرار دادن مردان در برابر زنان بدون حجاب.

۸ - در همین زمان خامنه‌ای بارها کشف حجاب را «حرام شرعی و حرام سیاسی» اعلام کرده است.

۹ - ابراهیم رئیسی در نشست عصر یکشنبه (۱۵ مرداد) هیئت دولت را بر ضرورت حفظ و پاسداری از آنچه هنجارهای فرهنگی جامعه خواند تأکید کرد. وی افزود «کشف حجاب هنجارشکنی و شکستن حریم عمومی جامعه است و در عین حال خلاف شرع و قانون نیز می‌باشد و نیاز است که با اتکا به قوانین موجود و همچنین مشارکت عمومی نسبت به رفع آن اقدام شود.»

۱۰ - بنا به گفته سایت حکومتی انتخاب (۱۵ مرداد ۱۴۰۲) شهرداری تهران در صدد استخدام ۴۰۰ نفر از یگان حفاظت شهرداری است تا با

عنوان «حجاب بان» با حقوق ماهانه ۱۲ میلیون تومان در مترو مستقر شوند این مأموران سرکوب‌گر از ورود زنان به اصطلاح بد حجاب به واگن‌های مترو جلوگیری می‌کنند و پس از دستگیری آنان را تحویل مأموران انتظامی می‌دهند.

۱۱ - «تعقیب و آزار فعالان جنبش زنان و فعالان حقوق بشر و افزایش صدور احکام سنگین حبس محرومیت از حقوق اجتماعی و احکامی نظیر کار اجباری در غسالخانه‌های زنانه و شلاق علیه آن‌ها می‌باشد». مثلاً برای زینب زمان که یکی از کنش‌گران حقوق زنان است، شعبه ۱۶ دادگاه انقلاب تهران یک سال حبس تعزیری پنج سال ممنوع‌الخروج، عدم استفاده از گوشی هوشمند و ارتباط با افراد خویشاوند محکوم کرده است.

۱۲ - از همه این‌ها مهم‌تر لایحه «حجاب و عفاف» است که «پس از اعتراضات سراسری توسط قوه قضائیه در ۹ ماده تهیه شد که دولت ابراهیم رئیسی تعداد مواد آن را به ۱۵ ماده رساند و به مجلس ارسال کرد و کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس شمار مواد این لایحه را به ۷۰ ماده افزایش داده است» که البته مجلس پادگانی یازدهم اکنون در راستای تصویب آن در باتلاقی گرفتار شده است به طوری که «در روز یکشنبه ۱۵ مرداد ۱۴۰۲ مجلس در جلسه غیر علنی طی یک رأی گیری استمزاجی

(غیر رسمی) تصمیم گرفتند که لایحه حجاب و عفاف را بر اساس اصل ۸۵ قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی بررسی کنند». مطابق اصل ۸۵ قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «مجلس می‌تواند اختیار وضع بعضی از قوانین را به کمیسیون‌های داخلی تفویض کند و در این صورت این قوانین در مدتی که مجلس تعیین می‌کند پس از تأیید شورای نگهبان به صورت آزمایشی به اجرا بگذارند». به نظر می‌رسد که بررسی این لایحه بر اساس اصل ۸۵ قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «راه‌گیزی است که مجلس پادگانی یازدهم برای خلاصی از شر این لایحه پیدا کرده است»؛ زیرا برخی لایحه حجاب و عفاف را «پوست خربزه زیر پای مجلس» توصیف کرده‌اند و به همین دلیل «هنگام رأی‌گیری استمزاجی قالبیاف رئیس مجلس (بنا به شگرد گذشته‌اش) مجلس را ترک کرد و کار را به نمایان خود سپرد تا پاسخ‌گوی عواقب آن نباشد.» به گفته احمد علی‌رضا بیگی نماینده مجلس (روزنامه شرق ۱۶ مرداد ۱۴۰۲) «کلیت مجلس از بیان نظر خودشان در قبال لایحه حجاب و عفاف واهمه دارند و ترجیح می‌دهند جای دیگری با این موضوع درگیر باشد و افکار عمومی آنها را مورد چالش قرار دهند». علی‌ایحال این امر باعث گردیده که «این لایحه که تعداد مواد آن به ۷۰ ماده رسیده است ماه‌ها است بین سه قوه و در داخل مجلس پاس کاری می‌شود».

مدیر مسئول روزنامه کیهان اخیراً در یادداشتی تحت عنوان «سیم‌خاردار مانع سیل نیست لایحه عفاف را پس بگیرید» از این لایحه انتقاد کرد. او گفت «این لایحه بر خلاف نامی که بر آن نهاده‌اند در صورت تصویب گسترش بی‌حجابی را به دنبال خواهد داشت.»

باری با آنکه قوه قضائیه ادعای آن دارد که در این لایحه از بی‌حجابی جرم‌زدایی شده و بی‌حجابی تنها به‌عنوان تخلف در نظر گرفته شده‌است اما بر اساس آخرین متن منتشر شده از این لایحه مجازات‌های سنگینی مطرح شده‌است که اینک به ذکر بعضی از آن‌ها می‌پردازیم:

الف - طبق لایحه «حجاب و عفاف» دولت، کسانی که کشف حجاب می‌کنند پس از تذکر دوم ۱۶۶ هزار تومان و دفعه بعد به ۳۳۳ هزار تومان جریمه می‌شوند. دو میلیون تومان برای برهنگی بخشی از بدن و یا پوشیدن لباس چسبان، هشت میلیون تومان جریمه برای کسانی که در ملاء عام یا فضای مجازی اقدام به برهنگی کامل بدن کنند، اگر تا یک ماه بعد جریمه پرداخت نشود مبلغ آن دو برابر شده و از حساب بانکی‌اش کم می‌شود.

ب- «صنوف و اماکن عمومی در مرتبه دوم تا یک هفته و در مرتبه سوم تا دو هفته تعطیل می‌شوند و تا یک سال از کلیه امتیازات تخفیفات و معافیت‌های اعطایی از جمله معافیت‌های مالیاتی محروم می‌شوند.»

ج - «افراد مشهور علاوه بر اعمال جریمه به محرومیت از فعالیت حرفه‌ای و فعالیت در فضای مجازی به مدت سه ماه تا یک سال محکوم می‌شوند در صورت تکرار به مجازات درجه شش محکوم می‌شوند.»

د - «اشخاصی که در فضای مجازی مبادرت به تبلیغ علیه حجاب کنند در مرتبه اول علاوه بر حذف صفحه یا صفحات مجازی یا پایگاه اطلاع رسانی به آنان تذکر می‌دهند در مرتبه دوم علاوه بر محرومیت از هر گونه فعالیت در فضای مجازی به مدت سه ماه تا شش ماه وی را معادل حداکثر جزای نقدی درجه پنج جریمه می‌کنند.»

ه - با اینکه ادعای قوه قضائیه این است که در این لایحه از بی‌حجابی «جرم‌زدایی» شده و تنها به‌عنوان «تخلف» در نظر گرفته شده‌است اما بر اساس آخرین متن منتشر شده این لایحه مجازات‌های سنگینی از جمله «حبس بیش از پنج تا ده سال» یا «جزای نقدی تا ۳۶ میلیون تومان» برای کسانی تعیین شده که از پذیرش حجاب اجباری سر باز می‌زنند. و - «موضوع عفاف و حجاب یکی از ملاک‌های استخدام در دستگاه‌های دولتی و غیر دولتی قرار می‌گیرد» و در مورد «آموزش و پرورش هم آمده که بحث عفاف و حجاب به‌صورت استمراری در مراحل ارزشیابی نیز مورد توجه قرار گیرد.»

ز - برای «فروشگاه‌هایی که به‌صورت شبکه‌ای اقدام به فروش محصولاتی

می‌کنند که ترویج چهار عنوان مجرمانه ذکر شده را داشته‌باشد تا سقف ۱۰ درصد سود سالیانه این فروشگاه‌ها به‌عنوان جریمه برایشان در نظر گرفته‌می‌شود.»

